

تقدیم بہ برادر روحانی احمد صاحب

دارتوسز مسیح

پنج شان

قسمت فارسی

اثر

نقطہ اولی حل شانہ

این نسخه از کتاب پنج شأن از
انتشارات مصوب جامعه بهائی
نمی باشد

فهرست

شماره صفحه	اسماء
۷ - ۱	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
۱۳ - ۸	= الاءحد الاوحد
۲۲ - ۱۴	= الاءحد الاوحد
۲۸ - ۲۲	= الاءخبر الاءخبر
۳۵ - ۲۹	= الاءقوم الاءقوم
۴۴ - ۳۵	= الاءبهر الاءبهر
۵۲ - ۴۴	= الاءجل الاءجل
۶۱ - ۵۳	= الاءجم الاءجم
۶۸ - ۶۱	= الاءنور الاءنور
۷۰ - ۶۹	= الاءقدم الاءقدم
۷۹ - ۷۰	= الاءقرب الاءقرب
۸۸ - ۸۰	= الاءعلم الاءعلم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ
 یَا اَبَدُ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ یَا اِلٰهَ
 یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ یَا مُؤَلَّهَ
 علی ادع الادل بما قد احدثت به علما من کلمه خیر انک کنت بکسر علیما
 دانک کنت علی کسر قدری تسبیح و تقدیر بساط قد سر سلطان
 مستغیر انرا دار بوده دهست که لم نزل باستقلال استعمال است
 مقدس خود بوده دلایزال باسرافع امتناع کینونیت ذات بقدر
 خود خواهد بود خلق فرموده کسر را لامین کسر با خود و تجلی فرموده
 بکسر کسر لاف کسر آیات خود حمد بلا عدل مراد انرا دار بوده است
 که شناسانیده خود را بطور نفس خود در بیان تا آنکه هیچ فرزه از
 ممکنات از اشراق ظهور طلعت نذر محجب نماده و کلاما
 خلق که عرفان توحید او هست و صهر گشته و ثناء بر اعرش ظهور
 او از اول بلا اول ال آخر بلا آخر که در هر ظهور بر اسم ظاهر در
 در هر ظهور بر صفر باهر اتمام توحید خود فرموده در هر شان

بنیدیکر مبعوث فرموده و اعداد از برابر اعراض حقیقت بیخ خود
 در نداده تا آنکه هر یک در سیر لانهاییه فر اللانهاییه ال اللانهاییه
 باللانهاییه من اللانهاییه مستشرق و مستفید گشته و کما اعراض حقیقت را
 در مطلع بیان ذات عر و ف سبع قرار دلهم و کما ما یحقق با عراض
 ظهور خود را ما یحقق باین عرش قرار داده فاذا هذا کما الادل
 الاخر و الظاهر و الباطن الی یومیکه ظاهر فرماید مظهر نفس خود را
 که او است از بدیه ظهور خود کما اعراض حقیقت و ما یحقق با و
 ما یحقق در هر ظهور است و این است سر قول نقطه فرغان اما النبیه
 فانا و سر حدیث مذکور در شان حجت علیه السلاه من رب السلاه
 بر اینکه حرام اراد ان ینظر الی بدیع الادل فلینظر الی و ینفیر ما یدخر اراد
 ان ینظر الی ادم فلینظر الی هذا و کذلک الی آخر مراتب اعراض الحقیقه
 زیرا که ما یقوم الی سر ظهور الله در انهاست و ان واحد بلا عدد
 بوده و هست متعدد نمیکرد مثل از اثنی عشر فرض نموده اگر چه
 مقدس و نزه بوده از ذکر مشر و لا مشر اگر بالانهاییه طلوع کند
 یک مشر زیاده نبوده و نیست و محجب نکند ناظر را اختلاف مظاہر
 اعراض و السنه انها را و کتب انها را و آیات انها را زیرا که ظاهر
 در کلام واحد بوده و ان امر ذات غیب ازل نموده بر شریک
 که لا ینظر بنفسها النفسها خلق شده و در هر ظهور وجود ادم رفع
 و در هر بطون انقضای و متنوع بوده و هست و شبهه نبوده و نیست

که ذات ازل و کافور قدم لم یزل مقدس بوده از عرفان مادد
 خود و نزه بوده از شمار مادون خود و لم یزل غنر بوده از کما شری
 و مستغنی از هر شری از برابر امکانی نبوده زیرا که مکان خلق ادا
 با مراد موجود د موصوف بوجه و مجرد و سازج و کافور و حدود
 نمیکرد زیرا که کما اینها منجمد گشته با مراد است و ادبست که خلق
 فرموده سموات را بقدرت مستطیله خود و ارض را بمسیت ظاهره
 خود و ما بینها را باراده مخنعه خود لم یزل عالم بهر شری قهر وجود
 او و قادر بوده بر هر شری بعد وجود او و متنوع بوده بر متنوع هر شری
 باستقلال خود و مرتفع بوده با ارتفاع بر هر شری باستقلال خود و
 اینکه ذکر شری میشود هر شری در رتبه خلق خود در ملک ادبست و اد
 مقدس بوده از اقتران و متعالی بوده از اقتران قریب است بهر
 شری از شینیت خود ادا باد و بعید است از بی شری باینکه تصور
 دارد اگر هیچ شری در نیاید کما آنچه در امکان و صف ممکن خلق
 ادبست و کما آنچه در امکان نعمت موجود و صف ادبست سبیل
 از برابر هیچ شری بسواد نبوده و نیست الا بما یتجلی فی کل ظهور
 بمظهر نفسیه اگر اراده عرفان او را در عارف شود نظیره او
 و اگر اراده حبیب او را در مالک شود حبیب من بظهوره الله را
 و اگر اراده رضای او را در مالک شود رضای بظهوره الله را و اگر
 اراده ما شهد او را در بر نفسیت مستشهد شود از فر ظهوره الله و

اگر اراده قرب او را در اختیار کنی قرب من بظهوره الله را بدانی که جوهر کلام و مجرد ختام اینجاست و جز این نیست که آنچه از ظاهر از عرش حقیقت ظاهر و آنچه الی الله صاعد الی اعراض حقیقت منتهی و ثابت و اینجاست حجاب الله بمنع اقدس و مرآت الله در رفع ابر و ظهور الله اشرف با علی و بطون همه ضوئ اعلی اگر منتهی نمودی که هر وقت را بجز بظهوره الله بثمره عرفان خود رسیده و اگر منتهی نمودی که هر ضیاء خود را بمانند علی رضائت خاک بغایت حفظ وجود خود رسیده از جود او دان وجوده بنفسه دلیر علی اقتناع وجوده دان وجود آیات بدانند دلیر علی ارتفاع آیات و تصور نتایج که غیر از او ظاهر است یا در او باهر لا و لنفسه لا بعد الی ابر غیر از او اول نبوده و غیر از او آخر نخواهد بود و غیر از او ظاهر نبوده و در او باطن نخواهد بود که اعراف حقیقت را یک مشت خاک بین که هر بظهور او متعلق است و اگر غیر او ظاهر در آنها بود چراقبر از سجده ظاهر نکشته و لازم است ان الله الامم من قبر و من بعد و کماله ساجدون -

و تحقق این دو شأن بنفس ظاهر در ظهور میشود نظر کنی در عمر در است چون مقابله میشود شمس ظهور در آن منعکس میشود آن مرآت را اول اثبات در عرف بیان میکنید و تفسیر که محجب ماند ظهور نقطه با در او منعکس نمیشود اینجاست که خلق نفر میشود -

بدان که در این ظهور چونکه ظاهر شد شمس حقیقت که مالک نارد ز سبب اول از اقبیر شجره اثبات شد الی یوم بظهوره الله هر روزی که منتهی شود شأنی است از شئون اثبات قد صدم اللهم علیه آت اهل و استحقاقه و اول از محجب نافر و کمال شئون احتجاب الی یوم من بظهوره الله شئون او است قدر اللهم خذ و اعدمه بما هو مستحق عند عدلک انک انت اعدل الاعدلیں و بدانکه این دو شجره هرگز در بیان در قبضه مالک خورند و یوم من بظهوره الله اول مؤرخ را جوهر شجره اثبات بین و اول محجب را جوهر شجره نافر و در تبعند بغایت اتباع حد در بیان را الا انکه شجره اثبات اطاعت نموده خدا را در ظهور آخر و نفا را در نموده که عبادت کند خدا را در ظهور اول و اینجاست سر حدیث که در حق ملبس ذکر شده که بعد از احتجاب از سجده بدیع اول عرض نمود بظاهر عن الله که گفتو فرما را عبادت میکنم تو را عبادتی که احدی نکرده باشد تو را شهادت و حرکت شجره حقیقت من الله از نفس او منفرد را بر اینکه من دوست میدارم که عبادت کرده شوم از آن راهی که اراده نموده ام از آن

راه که تو عبادت میکنی و اگر کشف غطا از دیده ات شود که راه
 این فننه میبینی زیرا که هیچ نفس نیست که مابین خود و خدا عبادت نکند
 ادرا و لکن از ان راه عبادت میکند که خداوند بخوبی از این جهت
 که نفع نمیشد ادرا از این جهت است که یوم من بظهوره الله در دست
 میدارد خداوند خود را که عبادت کرده شود با طاعت او و اگر
 در غایت تقوی باشد در بیان و عبادت کند خدا را یا بکنند
 شد او شمر مشهور بود فاستعد بالنعن ذلک باین معنی که پناه
 بر ایمان آوردن بظهوره الله از عبادت که ایمان باو نماید و زنده
 شجره نفر را رخ قابل نقطه بیان بین و شجره اثبات را رخ آفر نقطه
 بیان نفر منفرد بوده و هست و اثبات متنوع و مرفوع بوده و خواهد بود
 بجای نفر میرسد که نفس خود او ضرر نمیشود که ذکر رسم او را کند
 نظر کند و نفر مقابل نقطه فرقان امر در هیچ نفس در سلام ضرر نمیشود
 بر آنکه آن نفس باشد و حال آنکه هر نفس بیان بعد از همان نفوسند
 و همچنین یوم من بظهوره الله کسر ضرر نمیشود که نفس نقطه بیان باشد
 و حال آنکه در مقابل بظهوره الله بعد از این بوده و هست فی حق
 حق دقت که یک کلمه لا اله الا الله از رو صدق بگوئی و اگر از
 رو صدق گفتی یک نفر بر رو ارض که مؤخر بظهوره الله نباشد
 نمیکند در رو الا کلام میگوئی بلا آنکه در کس معنی از او دکان کن کرد
 طول بیل شجر بین مبین نباشد نه والله نظر کن در آخر ظهور فرقان

که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلی باشد چگونه
 امر الله در دین خود بوده و هست و علمانی که بزار خود عامر بوده
 نفر در مقابل بوده چنانچه در وقت محکم ظاهر شد اثبات آن
 و نفر آنها و همچنین در بیان خوب بود الی طور من بظهوره الله
 تبعین حدود زدم که غیر اثبات را که ظلامند و محبت از حدود
 دین خود داخل در نفر مقابل علمانی است زیرا که احتجاب آنها
 بین است در دین خود ولی اشتباه در تبعین حدود میشود که اثبات
 از نفر شانس تا آنکه یوم قیامت در نظر اثبات محسوس شده بشود
 نه شده در بیان از آنکه حکم نفر و اثبات بعضی در حق بعضی ظاهر
 سازند تا آنکه اختلاف ظاهر نکردد زیرا که کسر غیر از رخ بظهوره الله
 حجت برید او نیست که حکم کند چوب عباد که ظاهر نفیند در یوم
 قیامت از اثبات گردند و چوب از عباد که از اثباتند در یوم
 قیامت از نفر گردند فلا نظرن الا اختلاف بینکم و اتم فرست الله
 تسکون و در هر شب در روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقا
 حقا و اگر الی مالا نهایت بگوئی توحید یک ذات مقدس زیاده نبوده
 و نیست زیرا که در اسماء غیر مسخر ظاهر نبوده و نیست بلکه میگوئی هیچ
 شمشیت الا شمس سماه اگر ببالا نهایت بگوئی اسم همین یک سهرت
 و همچنین در شمس حقیقت مشاهده نما ولی درجات توحید را بدرجات
 اسماء و صفات ملاحظه کن که در لقاء نفر حق نفر او در نفر بوده
 و هست وان الی الله المصیر

بسم الله الا وحده لا شريك له
 ترفع وتمنيج بساط قدس سلطان
 حرقیوم را سزاوار بوده است که لم نزل در علمه تسبیح ذات
 مقدس خود بجه بلاشبه دلا عدل و لایزال در سورا تفاح بفسر
 مقدس خود خواهد بود بلا کفو و لا مثال نشاخته ادرا هیچ شرف حق
 شناختن دستايش نموده ادرا هیچ شرف شایسته نمودن چگونه بود
 ذکر ثناء و ادرا در عرصه ممکنات جلوه نموده بعد از آنکه کاه را لایح
 شرف قدرت تطیل خود خلق فرموده و لایح شرف نفسه قائم داشته
 تا آنکه کاه نبرده غرق خود استعرج و بما یکله خدا باده استعز
 کردند لم نزل کاه سلطان ملکوت اولیات و آخریات و ظاهریا
 و باطنیات مستعبد بوده ادرا مستعبد بوده ذکر ادرا دستغفر
 بوده ثناء او و لایزال کاه ملائکین جبروت بدایات و غایات
 و نهایات و لانهایات مستعبد بوده ادرا مستعبد بوده ذات
 مقدس ادرا دسترب بوده بسواد مستفق بوده از عدل
 اد مستعبد بوده از فضل او و هیچ ذره نبوده در خول بود
 الا آنکه عابد بوده ادرا و ساجد بوده ذات ادرا و ذاکر بوده
 محامد ادرا و شاکر بوده نعماء او را دشمن بوده مراد را با تحق
 نفس او و بعد از آنکه کاه را عارف فرمهم باینکه ثناء مادیون او

لایح بساط قدس او نبوده و نیست و نعمت ماسوا را و سزاوار بر حق
 قدس او نبوده در خول بود حمد بلا مشر مراد را از اول لا اول الی
 لا آخر حمد یکله بر کند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان وحده
 او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملک غرق ذات
 او و ما بینها را با شرافات متلاشحات تشعشعات تجلیات متصا
 متطارات مطالع قدس محمد غوا قرار داده در هر ذره آیه از توحید
 خود که کاه بقر کلمه لا اله الا الله مستوحده گشته در بفر نفسی مستعلی در
 نظرات اثبات اثبات سجده گشته فلا شمدنه و کاه شرف تلک اللیله
 قدر تفتت در استبیت و استجلت و استجلت و استعظمت استنوت
 در استغزت و استکبرت و استکلمت و استقدرت و استجودت و
 استسلطت و استفضلت و استملکت و استنفوت و استطرقت ما
 فیها و علیها فیهما جبروت الالهوت و عماء قدس الملکوت بانه
 لا اله الا هو الفرد المتعنی القیوم مقرون فرموده ذکر نظر نفس خود
 هر ظهور بذر نفس مقدس خود تا آنکه هیچ ذره از علانید توحید او
 محجوب نگشته و از مسلک بواطن مستوصد بجمع ظواهر گشته
 و از موهومیات نفسیه خود منقطع گشته و کاه شرف را بقیقته علی
 ما تجلی الله له بشا و گشته بدانکه کلمه ثانی مرات کلمه اول است
 و از اول لا اول الی آخر لا آخر عوشر اول کلمه ثانی بهم و متمتع بوده و
 که این عوشر متقد که در د شد از ائمه شمس سماء فرض نموده که اگر الایه

طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیت و اگر بالا نهایه خود نماید
 یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود زیرا که اگر ظاهر در اعراض متعدد
 گردد چگونه دلیل بر وحدانیت کند خود خواهد شد که بدل بگردد
 ادل باشد تعالی الله عن ذلك علوا علیا و اینکه مشاهده میشود که در
 هر ظهوری با هم ظاهر و بصرف ظاهر این حدود ملکیه عشرت نیست نه
 ظاهر در عشرت زیرا که از یوم الاول الاخر لا آخر شبهه نبوده و
 نیست که اعراض تبدیل میگردد در هر ظهور کیفیتش، الله ولیکن
 ناظر بر حقیقت دست فرود علیا طو وحدانیت دستغز ظهور است
 صدانیت دستغز شوارق از لیت و مستبج بمطالع ابدت و
 مستکمل بطورات فردانیت نظر نموده و بنیاید الاظهار در
 اعراض و باینکه امکان ارتفاع اعراض را ظاهر بنیاید تا
 آنکه سبب گردد از برار ارتفاع ظاهر در آنها -
 و بدانکه خداوند عالم جبر و غیر مقرون فرمود ذکر من ینظرون الله
 جبر و علا قدره و ارتفاع و امتنع شأنه را بذكر توحید خود و مقبول
 نشد و نبشود از هیچ نفس کلمه توحید الا باقرار آنکه او بوده از اول
 لا اول الا آخر لا آخر منظر الله و مرآة و دلیل الله و آیة و ما ظل الله
 فراسماة الحسن و بدانکه هیچ نفس در خداوند عالم جبر و غیر شک نگردد
 و نخواهد کرد و اینکه شنیده عبده او ثان نه اینست که او ثان را
 زارت مقدس الامر قرار دهد باشند بر بانها منقرب بوده اند

الی الله مشر آنکه سخنان هر ظهوری با دلاو آن متفرقند الی الله این
 که عند الله ممنوع شده و مسؤل لاجدر آن بوده که فرجه است امر الله
 تا آنکه در ظهور آخر محتمل باشد و بما قدر ظهور الاول مستکمل شده
 از این جهت ممنوع شده چنانچه سخنان هر ظهوری قبل بالنسبه ظهور
 بعد هر گاه داخل در ظهور بعد نشوند حال ایشان بعین حال را دار
 اگر چه با علی زوده تقویر در دین خود رسیده باشند که عبادت آنها
 لدون الله نخواهد بود زیرا که عبادة الله تحقق نمیشود الا بکلمه توحید
 و کلمه توحید ثابت نمیکردد الا بذكر رسول و از اینجا نیکه ظاهر در هر
 باطن کلمه ادله است و باینقدر که محتمل از او مانند لدون الله میشوند
 و نظر کنی که ما علی الارض را بدین نوع مشاهده کنی و بحول الله و قوته
 عبادت کنی خدا را در بیان که غیر آن لدون الله شده و مستعید
 باشد در بیان از خداوند عالم جبر و غیر که یوم من ینظرون الله لدون
 الله نشود که میشود نفس اولت عبادة الله باشد و عبادت ثابت
 عبادت او ثان بلکه امر ادق از اینست زیرا که ذکر که شنید من
 ینظرون الله ظاهر شده و قدر نفس محتمل اندر حال تو شد حال
 سخنان ظهوری را دارد چه آنکه سلطان انظور باشی با در
 خلق انظور بعد از آنکه از اول عمرت الی آخره عبادت کرده خدا
 غر جبر اوب از لبح بصره تبدیل میشود زیرا که غیر الله معبودی نیست
 و نیت و حیر اجتناب نیست احجاب الا از نقطه بیان که هر دو در توحید

با موفق شده حال تصور کن چگونه است حال تو و منتظر وقت خود
 در اینجا وقت کن که در موارد دیگر اجزاء دین است در اینجا اگر
 منحرف شد هر چه می رود و تصور کن که اعمال کار خلق عند نظر
 الهی شانه از برابر او بوده یا هست بیک بله کار قبول میگردد بیک
 لاکه فانی و یک بلی او بکار اعمال هر شتر خداست عظمتش بوده است
 از اعمال هر شتر از اول تا اول الی آخر و همچنین در نظر فکر
 کن در ظهور رسول الله که بعد از ظهور عیسی از بیم و طول سنین مین
 که لایق بود که مرت علی الارض که با جمیع مؤمنان شدند و قدر کسب
 او آمد که محمد رسول الله باشد هفت سال در جبهه مکه مخدوم
 بود باینکه کار او را میخوانند و کس نبود که او را بشناسد تا آنکه
 خداوند عالم نصرت فرمود او را بقدرت خود در اینج او را ثابت فرمود
 بمشیت خود و حجت او را بانه نازل فرمود که کار از او عاجز
 باشند و عدد غیر صبر فرمود در حق ایشان بعد کار ما علی الارض
 مدینه بدین خالص حق کردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب از
 نظر کن در دفع ظهور دستبصر شو عدد سلاطین کمان ظهور
 قبر غیر از خدا که نتواند همصانم و باز وقت که ظاهر شد مشا
 که که چگونه بر او گذشت و الان که کار وجود از اول تا اول الی
 آخر را فرمود چندی بسوزد و از برابر او عاملند بسو و هر خود
 با و بفسر او مقرا در جلی قرار دهم که یک نفر غیور از او در حضور

حاضر نیست که یاد موجود و کار از تصور خود و محجب این را در نظر
 خود قرار دهم بعد بریم من بظهور الله مشد این نشود بعد از آنکه
 مشاهده نمود آيات بنیات در زرد او شک گفت و صبر کن که تو
 مؤمن باش و با ایمانی که بنقطه بیان دارم و محجب همان واقف از آن
 سجده کن زمین بیدر الله و نصرت کن زمین حق را و همچنین بعد از ظهور
 من بظهور الله الی مالانهایه زرد هر ظهور استبصر شو که در ظهور قبر نما
 که لودن الله بشو در هر شب در روز نوزده مرتبه بکلمه تو حید
 ذکر مقترنه با او را بخوان و اگر محجب بانه مقدر بر تو هست حد که
 خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانی دال بر اینج ظاهر حکم
 شده و اگر فراموش کنی شتر بر تو نبوده نیست و قضا از آقا
 کن که خداوند عالم حد زکره و غرقدره غیر بوده از شتر و مستغفر
 خوار بود از کار شتر و کار مستغفر بوده از بسوزاد بکنه ذات
 خود و ادبست غیر بجز در اول و آخر و مستغفر علی در ظاهر و باطن
 کار عبادت میکنند او را و بنخوانند او را و سجود میکنند از برابر او
 و ذکر کنند او را و منقطع هستند بسوزاد در هر شان و بسجند
 او را و مقدرند او را و دلائل بقصد فرشته
 الا الله و انما کلمه له ساجدون

بسم الله الا وحده لا شريك له
 ص قیوم را سزاوار بوده است که لم یزل بهترین فاع امتناع ذات
 مقدس خود بوده و لایزال باستقلال استقلال ذات مقدس خود
 خواهد بود خلق فرموده که اشیاء را لافشتر بقدرت مستطیله
 خود و تجلی فرموده لافشتر بقدرت مثبت معتدله خود که انوار
 که ثناء گوید ذات مقدس او را و حال آنکه شاهد گرفته که شتر را بر
 خلق که شتر یا اینکه لافشتر با خود جسد فرموده و شیبتر از برای
 شتر نبوده الا بذکر او در مطالع امر او و حکم او در مشارق ذکر او
 که انوار که از عبادت او قدر شتر خوف گردد و حال آنکه شتر
 بشیبتان منوحد و در حجب او تسیر بوده و هستند اگر چه خود
 بنفسه مستعجب بوده ولی ذوالبصر اللطیف یدرک ذلک زیرا که
 از خلق لا اول الی خلق لا آخر که باله و من الله و الی الله گوینان بوده
 و هستند در هر شان آنچه میخواهند میکنند از برای ظهورات قدرت
 او اراده نموده و مینمایند اگر چه خود محجب بوده و هستند ولی که
 بکلیت عابدند ذات مقدس او را و جزو بجزویت ساجدند نفس
 مقدس او را و جوهر بجزویت مجرد بجزویت و سازج بجزویت

و کافور بکافوریت از اول لا اول الی اخر لا اخر در هر ملکوت
 و جبروت بواطن عباد و سجاد بوده و مجاد و عباد خواهند بود
 آنکه کار از کار و از ثناء کار منقطع و باو ثناء او نفس او مستشرق
 که سبب مستشید براند کاک و کار و سبب مستشید از امتناع بوده و ثناء
 بر شیت اولیه که خلق فرموده او را لافشتر بقدرت خود و تجلی
 فرموده باو نفس او به شتر در رتبه او و از برای او اول لا اول و
 اخر لا اخر مقدر نفس فرموده تا آنکه دلیر باشد بر ارتفاع قدرت او
 و امتناع مشیت او و شتر او را از اول بلا اول و اخر بلا اخر مثل
 طلوع شمس قرار داده و هر طور سر را مثل طلوع مقدر فرموده تا
 آنکه مستشرقین از ظهور اول از ظهور اخر محجب نمائند و اگر مکنج باشد
 که نفس از خلق اول بلا اول باقی باشد تا خلق اخر بلا اخر بهمان
 نبر که در اول لا اول مستعبد بوده خدا را و تسبیح بوده او را در
 اخر لا اخر بعین اول لا اول مشاهده نماید تا آنکه هر ذرات نقطه
 و حده از لیه ساز گردند و بر مطلع نفس توحید مستضیر و سکان
 هیچ ظهور در ظهور اخر محجب نمائند و روح که عالم اکبر را
 نیز مشیت قرار دهم که کار باو قائمند و او بنفسه باله و از
 بر او اقرار لمح بصر ترقیات مالا نهایت قرار داده آنچه در
 مقصود و حکم فرموده بطور است آن در ظهور بعد آخرت تا آنکه
 متعجبین اسفار لانهایات از شوق سیر خود مستقیم نکشته و لم یزل

ولا يزال بما يمكنه من الامكان سبحانه عرفان حجب خود در جلاء
 عرفان بعد و خوف از جهن عرفان تسایر بوده در هر مرتبه
 سبب غیر تجلی آن شمس اولیه تجلی شده نموده بر زره تراب آسم
 دار تر است گذشته در افاق قدس ذکر رب الارباب دار تر فلن
 سموات وارض و ما بینهارا عابد گشته در هر معارف خود در مرتبه
 در وجود تعینات سازجیات جوهریه در کافوریات مجرده مشاهده
 تا آنکه از مقید یقین محجوب گشته و از آنجا نیکو عرفان ذات غیبی لزل
 متمتع بوده و خداوند عالم جبر و غیره فرموده که هر را زیرا که امکان آن
 در ممکن غیر ممکن و هر اشیاء را از اول لا اولی الا آخر لا آخر تکلف
 فرموده بمعرفت شمس حقیقت که مرآت ذات ادبست مشیت الهیه
 که عشر ظهور ادبست و قبول فرموده از هر شمس بمعرفت او از مرتبه
 خود و از محبت او محبت خود و از رضای او برضا خود و از لقا
 او بلفا خود و از طاعت او بطاعت خود و از برادران او در مقام
 مقدر فرموده مقام غیب که در او دیده نمیشود الا در مقام ظهور که
 در او دیده نمیشود الا شمس اولیاد و این مقام را خلق آن مقام قرار
 داده و این مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از برای
 عباد که سازند در هیچ امثال و ظلماتیم اجلال که حرکت ایشان
 باله بوده و سکون ایشان باله و اول ایشان باله و اخیر ایشان
 باله و ظاهر ایشان باله و باطن ایشان باله و اگر نیستند الا الله

در اوج بستند الا الهه مشاهده مینمایند غیب را در ظاهر
 ظاهر بشمار عباد که ذکر مشیت اولیه را در ظاهر ظاهر مشاهده
 مینمایند اگر یکی از آنها در زمان من بظهور الله باشد و خواهد
 اذن دهد در ارشاد سوال مینماید فاشتر الله ربک عما اردت
 فاناکما المحیبین و اگر خواهد جواب فرماید او را مینماید فاستمع
 لما یوحی الیک من عند الله انه لا اله الا انا خیر المحیبین و از آنجا که
 رضوان حقیقت بر ذرات وجود طالع نمیشود الا بعرفان این نوع
 ظهور و با یقین این نوع بطون از این سبب است که در سکان
 ظهور قیام چونکه خلق در عالم حد متوقف بوده در شان راهبره از
 ظهور محبت است نموده اعراض ظهور این علم مکنون مخزون را از کما
 هر ظهور مرفوع در شسته الا فی شانه الله و از آنجا نیکو در ظهور
 نقطه فرقانیه عمر این عالم از بدیع اول در یازده الف بغایت سید
 رسوخ از از نقطه فرقان بر جهره که ممکنات ظاهر فرموده و در
 ظاهر ظاهر قران است اگر که غیب غیب ان عشر را عارف گشته
 چنانچه اول از آنجا بدست مقصود این قیصر غرت بوده چنانچه در حد
 معرفت موصوف ان معرفت بالانوارانیه معرفت الله و معرفت الله
 معرفت در سکان ظهور فرقان را با این نظورات تمنع بر بیت فرموده
 تا آنکه در یوم قیامت که محبوب خود را شناخته در جهره عشر
 حقیقت غیر الله را مشاهده نموده و صد خدا را که کما سکان ظهور

ذوقان از مقصود محجوب بوده و کما بعد در ادوات مشرقه درین خود
 از جوهر حجابها الا صدر که کما فی غیره با دیشود محجوب بوده الا ادلاء
 معدده که از کلمات منظر باطن باطن اشارات است در آن نموده و
 بیکت آنها در عرصه این ظهور قدم گذاشته و نداء اننا الله لا اله الا
 اننا را بجان نوآد و کینونیت خود شنیده و مستوحشتر نگشته اگر
 کما است در آن کلمات ان منظر باطن باطن را نموده امر در مشافهت
 عن الله اخذ کما حکم نموده و بقاء الله تنضیر گشته دل از انجا بیکه
 حجت خداوند در هر شان بر کما ممکنات نام و بالغ بوده و
 متعالی و کما هر بوده هیچ ذره را حجت نموده و نسبت بر تحقیق نمود
 این نوع معرفت مرفوع و دلالت متعین و این معرفت مستحق من
 یظنه الله بوده و هست و غیر او را سازد از نموده و نسبت اگر
 در دون ادون جبار گردد بمنزله تجلی در ممرات است نه بکینونیت
 نابتة و چنین این ظهور تر قی نماید که در آخر لیدر ادلاء اسماء و صفات
 در باطن باطن ذکر نظام هر ظاهر را مشاهده نمایند و کما اینها
 عکوسات در ممرات است از برابر استعداد یوم ظهور لیدر که در
 عین ظهور کما علی الارض باین نظر ناظر در هر چه شمر حقیقت بصیر
 کم نزل متوجه و ناظر و اینر بهجه و هست رتبه غیب شمر حقیقت و جهة
 اعلا مطلع شمر از نسبت کما صنوف دعوات و مناجات نظره است
 از اینر بحر و کما بدایع حکایات و اشارات رشحه الیه از طریق طاهرا

و اول من من نقطه بیان سائر در اینر بحر بوده و ناظر در اینر لجه
 از اینر جهة بوده که مشرف باینر شرافت گشته و مطرز باینر بزرگوارت
 که اگر غیر از اینر جهة ناظر بود چگونه توانست از شجره اننا الله لا اله الا
 اننا قیام کرد وجود ثمرات ظهور را مشاهده نماید و اگر بر اینر نظر
 لطیف و منبع رفیع کما سکان بیان منتر بگشته بر ما علی الارض
 بعد در یوم ظهور الله مستوحشتر از کلمات ان نگشته و حقیقت
 ناظر بوده و بطورات از مستشرق و مهتدر گشته و بدانکه او در
 هر ظهور بر قائم مقام ذات غیب ازل بهجه و هست اگر ما لانها
 مرایا در تقاراد واقع شود و حکم بر سالت فرماید رسد میسند
 و اگر ما لانها مرایا معابد گشته و حکم ولایت فرماید اولیا میسند
 و اگر الی ما لانها مرایا مقابله کردند و حکم نقابت فرماید نقیبت میسند
 و اگر الی ما لانها مرایا مقابله کردند و حکم نجابت فرماید نجیبت میسند
 و همچنین در هر کسم خیر بر مدد است را جبار کردن که خولیه بحر حکم
 او میگردد و نسبت کما اشیاء با نسبت واحد بوده و هست
 امر خود را که در هر شتر گذارد و مرتفع میگردد و نه خود را در هر شتر
 که گذارد نازل میگردد سوارانکه ان شتر از اعلا خلق باشد یا از نا
 ادون دانچه در کما نظیر است مرتبتر از ارتفاع و انزال علت
 همین بهجه نظر نموده در ظهور نقطه قیام خود را در اعلا مرتبتر
 که رتبه نشان است گذشت و حال آنکه ان یوم که امر خود را

گذاشت کسر انسان را نمیشناخت و امر در نظر کفر در اسلام
 که هیچ نفس مرت که او را نشناسد و مؤمن با او نباشد و قبه رفعه
 او را بر بنبر در ارض نجف که شترانهای که در زمان او در بیت او
 در ارض نمیشدند چگونه ساجدند نزد باب او و کلام سلاطین بجز
 نزد باب او متغیر و کلام ملائکین بقیام بین یدر او متغیر است
 اینست ثمره امر شجره حقیقت در اشرف خلق و اینقدر که شاهد
 میکند از جهت حجاب خلق است والا استحقاق دارد امر او بر آنکه
 هر شتر در نظر او مستطرد که دند و هر قدر که نشتر از حجاب خلق بود
 نه از استحقاق امر اینکه در اشرف خلق و در ازنا خلق که رتبه بر
 باشد نظر کفر امر خود را گذارد بهت الله شده و استایه بقاد
 نیز انفس در حول ان طواف میکنند و این از جهت حجب خلق است
 والا لایق است امر او را که کلام با علی الارض در نظر او مستطرد شوند
 و هر قدر که نشتر از جهت حجاب خلق است نه دادن استحقاق امر شتر
 زردم با علی دادنی که با بنهار خود در کفر در هر ظهور بر بصیرت
 حرکت نمائ و نظر با دل ظهور نمائ و مدعیین را اخوت قرار داد
 که ظهور آفر باشد که ارتفاع ظهور اول در بدء ظهور آخر است و این از
 جهت اعلای شئیت که امر او امر الله و نه او نه الله و کلام مخلصند
 بمعرفت او و حجاب او و سیر در لوج اسما و اشکال اگر توانند
 و اگر نتوانند خداوند جهه دانائی و مقام دیگر را بر او قرار داد

که مقام ظاهر او است و رسم ان مقام شکر حقیقت و ادل خلق
 و شئیت لدیده و شمس انزل و سازج اول ابداع و کافور اول
 اختراع و امثال این نوع کلمات متنوعه رفعه لطلاق میشود
 و این مقام است که ذکر اقران عبودیت هر نظر ظهور در میشود
 از کلمه لا اله الا الله اگر کسر در ان بجز نتواند سالک گردد در این
 بجز سالک شود و از برابر من بظهور الله خداوند این در
 مقام را فرض فرموده بر کلمات اول مقبول نیست الا با
 و ثانی ثابت نیست الا با اول و این است که از اول لا اول
 الا اول اخر اصدر کلمه دین شهادتین بوده زیرا که ما دون شهادتین
 مستحق است با کلمه اخر چه امر او در اعلی مراتب خلق باشد
 حرا اول چه ادنی مراتب خلق شهادتین و ذاکر باشد اول از ان
 را که اگر سائر در سجا اسما بهتر او را مشیت اولیه مینیرد اگر
 سائر در سجا اول خلق بهتر اول من بر مینیرد بدان که او
 لم نزل مر بوده و هست و هر صاحب غر که در بیان باشد با او
 غر شده و هر صاحب علم که در بیان علیم باشد با او صاحب
 علم شده و هر صاحب قدرتی که در بیان قدر شده با او قدر
 شده و هر ذالطنتر که در بیان سلط باشد با او سلط شده
 و هر صاحب جلالی که در بیان جلیب باشد با او جلیب شده و
 ذکر کفر او را در هر شب در روز عدد باب زیرا که از اول ظهور او

تا ارتفاع کبر وجود را بغیر از این عدد باشد اراق شوارق نور صبح
 مشرق نداشته قدر اللهم صدر علی اول مرآة من بک ثم بجنتک ثم
 بنظر نفسک بکدر خیر قد احدثت به علما انک کننت بکاشتر علما
 و انک کننت علی کاشتر قدیرا

بسم الله الاحمر الاحمر
 سبیح و تقدیر حقیرم
 سزاوار بر همه هست که لم نزل بهتر فاع استماع ذات مقدس خود
 به دلایزال با استقلال و تجلال ذات مقدس خود خواهد بود
 شناخته او را حق شنافتن هیچ شتر و نپرستیده حق پرستند
 هیچ حشر و چه قدر متعالی است علو او که علایین سوات و اقز
 سجاد بونه لزم او را و چه قدر تنبها هست بهاء او که کبر بهایین
 سوات و ارض عباد بوده لزم او را که را توان که ثناء نگویید
 او را و حال انکه وجود او بنفسه دلیر است بر علو قدرت او و
 عظمت او و که را توان که ذاکر نباشد او را و حال انکه شیبیت او
 بنفسه ذاکر لزم او را باینکه او بوده متفرد در قوس بهاء و تماحد

در سماء سینا و مقصد در عشر اسماء و تمجد در کبر انشاء حمد مراد را
 لایق که کله ذرات را لا فشر با مر خود ابراع فرموده و شکر او را
 سزاوار که کله ممکنات را لا عن شتر قائم فرموده متعالی است
 قدر وحدت او از عرفان هر ذراع فان و متعالی است طراز مجز
 او از نشاء هر ذانشاء کله نما خلائق در نزد نشاء و فخر او را لا شتر
 بوده دست و کله عرفان موجودات نزد عرفان او کنه خود را
 ظلال بوده دست از کله شتر را که از نسبت بهتر آورده و با امکان
 حدود ایشان از ذات قدیم خود را با ایشان شناسانیده و در فانیات
 تجلی ذات بقا خود را جلوه گرفته فرموده و در کسبونیات عجز کله
 قدرت را جابر در گشته و در ذاتیات افتقار کله وجود تجلیات
 مستغنیه خود را آشکار فرموده کله وجود از اول لا اول لا آخر
 لا آخر برین کاف دنون قول او مکنون و کله موجود از اول بلا اول
 الاخر بلا آخر در طلع نقطه در بطن نون تنظر حمد مراد از اول
 لا اول سجده که لایق نیست هیچ شتر دون او را و مستحق نیست هیچ شتر
 او و شکر بلا شتر مراد او را شکر که مستحق نیست ذات او با شرف
 ذات او و لایق است بساط قدر امتناع ارتفاع او چونکه کله را
 لزم بر ارض عرفان خود و نصیب وجدان خود خلق فرموده و این
 مغز در رتبه امکان لا یکنج و در مراتب کوان غیر متکون بوده و
 اصطفا فرموده از خلق خود مرآت را که دلالت کند بر الوهیت او

دختریت او و ظاهریت او و باطنیت او و او در مشیت خود قرار دارد
 زیرا که نحو استه الا انچه او خواسته و آنچه او خواسته ظاهر نشد الا با
 او خواسته زیرا که در اینج مرآت دیده نمیشود الا ذات اقدس او
 و نفس امارت او و کینه ارفع او و ظهور اجمالی او و اینج مرآت را از اول
 لا اول در هر ظهور با هم ظاهر و در هر بطون با عرش با هم فرموده و ظاهر
 فرمود اگر گویم از اول لا اول بعد کاشتر اینج مرآت ظاهر شد
 و خلق ادیان کیفیتش و اله نموده هر آینه او اجر از اینج بوده و خولیه
 بود زیرا که عدد کاشتر خلق است در ملک او چگونه تواند دلیر شود
 بر خلق عظیم او و سمو قدسیت او و ظهور او از دوره بدیع فطرت است
 از ظهورات لانهایه او که اتوان که تحقیق نماید ظهورات فیض حقیقت را
 و تجلیات مطلع صدانیت را زیرا که در نزد تصور هر شتر شینیت او با
 مخلوق بوده چگونه تواند دلیر او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود
 او بر او و کاشتر بجه فرموده از اول لا اول الی امروز ظاهر در یک
 عوشر بوده و دست و اگر کاشتر ان اعوشر از اول لا اول الی امروز ظاهر
 گردند مرآت هستند نزد و عدانیت او و در کاشتر دیده نمیشود الا اله
 و عدو و عدو لا شریک له و اگر گویم الی آخر لا آخر بعد کاشتر ذات از
 برابر او ظهور خولیه بود تحدید نموده ام ظهورات او با عدو کاشتر و کجا
 توان که ذکر اینج حد را در محضر قدس لاحد نمود و اگر کاشتر ایار است
 ظهورات بعدیه بشتر ایار کونیه ظهورات قبلیه در یک ظهور ظاهر

و کاشتر ایار الی ان الله از قبهر ذات غیب ازل مستغنی که در
 دیده نمیشود الا او و کاشتر ایار در ظاهر یک مرآت مستقر میگردد
 زیرا که در کاشتر دیده نمیشود الا واحد بلا عدد و کاشتر بداند بر قدرت
 آن واحد که مرآت غیب ازل بجه دست در هر ظهور مرآت که
 در آن ظهور با علی ذروه آن ظهور رسند کاشتر تجلیات آن شجره ظهور
 بوده و اذن از کاشتر خلق را که خود را مرآت صاف نموده از برای
 یوم طلوع من بظهوره الله که کاشتر از قبهر او بند او نفس خود
 نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در ظاهر او مستظهر
 بر قدسیت او بوده و دلالت است که کاشتر با این نوع کمال مرتفعه و با این
 نوع جاه مرتبه گردند نه اینج است که صعب گردد بر تو ام که چگونه
 میشود در یک ظهور مرآت متعدد شتر گردند علی الله نظر نموده در
 ظهورات قبر که از اول لا اول الی امروز جقدر از مرآت با هم بود
 و الی آخر لا آخر جقدر مرآت با هم خولیه بود که کاشتر در بین بدر الله
 امکانه عدد خود در مقام واحد بوده هستند و عند الله مخصر
 ماسیایه شتر حال بوده و دست و در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و
 هست داعی الی الظهور است که مرآت است که حکایت میکند از کجا
 ظاهر در آن ظهور و علو با هر در آن بهور و کاشتر مرآت مستضیئه در هر
 ظهور داعی بسورادن بجه هستند و متنوع بوده و دست که کاشتر
 او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شتر با اینج ذروه کمال و عز

اجلال بدانکه محبوب دشته محبوب لم نزل بر اینکه مالانهایه ای
 مشرق در ظلمات خود مشا هده فرماید زیرا که هر قدر مرتفع شوند
 مرایا بهانه است از برابر مرات اول و هر قدر متعین شوند ظهور است
 علائیه است از برابر مرات لم نزل نظر نموده امروز در ظهور شجره قاف
 که آنچه در اوست از خیر دلیر است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین امروز
 از اول ظهور بیان الی یوم من بظهوره الله آنچه در بیان مرتفع شوند
 دلیر است بر ارتفاع نقطه وحدانیت و مطلع صبح از لیت قمر
 محبوب دشته و میدارد خداوند که در هر ظهور مرایایه صافیه مستمک
 شوند از شجره حقیقت نه این است که آنها بکنینو نیاتها بلا شیت اولیه
 مشرق باشند که اگر بودند قبر از ظهور مستنطق بودند و همچنین
 که بعد از ظهور مستنطقند با علائنا رب خود و ابر ضیا و بارش
 خود دلیر است که بمشیت اولیه متجلی گشته و با شراقات ظهور او
 مستحکمه کرده و کار در زرد او قائمند با مراد و راجع بسور او و
 منطقند از مجد او و مستظنند در ظاهر او نظر نموده در ظهور فرقان
 که حرف ثانی جقدر کلمات متنوعه مرتفعه نسبت بذات تقدیر خود
 داده با وجود آنکه خلق او بقول رسول الله یوم و همچنین در هر ظهور
 اگر مالانهایه مشرکین مرات ظاهر گردد که مخلوقند با شیت
 اولیه و نا طقد از آن طلعت از لیه جقدر محبوب است نزد محبوب
 لم نزل که کهر سکان بیان با این نوع ظهور است مستشرقه مترفع گشته و

لم نزل دلایزال بنا و محبوب خود مستشرق بر آمده و گویا دیده میشود
 که مرایایه مستشرقه در قیامت اخضر ظاهر گردد که کهر در ظاهر نظیره
 اله عباد و سجاد ذات لم نزل بوده و باشند که هر بر آتبات افتده
 خود شتا محبوب خود را برسان جبار سازند در شان اولایه بود
 هستند که در شان دیده نمیشود الا من بظهوره الله نمیخواهند
 الا آنچه او خواسته در راه نمینمایند الا آنچه او براده نموده و تقدیر
 نمینمایند الا آنچه او تقدیر فرموده و قضا نمینمایند الا آنچه او قضا
 فرموده و اذن نمیدهند الا آنچه او اذن فرموده و موجد نمیدارند
 الا آنچه او موجد فرموده و مکتب نمیدارند الا آنچه او مکتب فرموده
 که مرایا افتده ایشان مشر بلور بوده دست در لقا شمس سما
 در پشند بلورات لقا شمس حقیقت که علی ما تحک الشمس شجر کون
 علی ما سکن الشمس کنون و لم نزل حجه اله در هر ظهور واحد بوده
 و حجج مالانهایه اولیه و آخریه در ظاهر او مستظنند در ظهورات مستشرقه بعد
 در تفسیر ظهور ظاهر و ظهورات مستقدمه قبلیه در تفسیر اذن باهر
 و در این باب خداوند دست دشته ذکر حرف رابع را بر اینکه
 باقی ماند از بر ایوم من بظهوره الله تا آنکه تحفه باشد از برابر اولایه
 ایمان او در دست دشته ارتفاع این مقدر را تا آنکه غور باشد
 از برابر من بظهوره الله در ایوم ظهور او و سبب سکونی گردد از
 برابر اولایه ایمان او و آن حرف لم نزل دلایزال من بظهوره الله

و عابد بوده در تقدس خود و منبع غوغ خود بنا و محبوب خود
 مستثنی بوده و خولیه بود و ذکر آن در هر لیل و نهار عدد هاء
 محبوب بوده و هست و هر گاه در آیه اول که ذکر شهادتین بر او
 شده ذکر اعداد هر شود در آن کافیه است از ذکر حرف هر در هر
 رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر مالا نهایتاً ذات طور خلق فرماید باشد
 مستثبت بوده و است و چه قدر محبوب بوده نزد محبوب لم یزل
 مر آن که بکلمه احکامیت کند از آن و استدلال کرد در علو امتناع او
 و سوار تفاع او این است که هر غر و کمال و هر قدر در جمال نزد
 سکان عالم لاهوت و جاد طلاء جبروت طوبی لهم و اللینهم
 بسلامت است حکیموت

بسم الله الاقنوم الاقنوم

ترفع و تنسیع با ط قدس حق قیوم را سزاوار بوده و هست
 که لم یزل با ارتفاع امتناع ذات مقدس خود بهم و لا یزال به سجده
 و استقلال کند مقدس خود و خولیه به نشانه او را حق شناختن
 بهیچ ذره و عارف نشد او را حق معرفت دین ذره متعالی است
 علو قدس او از عرفان هر ذاعرفان و تجالی است سمو مجد او از نشاء
 هر ذاتنا و حد بلا مثل مر او را که چهره غیب خود را بر افنده که
 ممکنات جلوه گرفتار بوده بهجلیات ظهورات امر خود و شکر بلا
 مر او را که ضیاء شارق شمس قدس خود را بر افنده که موجودات
 تابیده تا آنکه بهیچ ذره از خط عرفان او ممنوع و هیچ شکر از نصیب
 عرفان او ممنوع نگردد لم یزل بوده بکینونیت ذات خود و لا یزال
 خولیه بود بنفسانیت کند خود از بر خلق خود اولی و مقدر نفرمود

تا آنکه هیچ شئی در حق فیض او خطری تعظیم نهموده و از برادر او ^{مقدور}
 نفرموده تا آنکه هیچ شئی از فیض او بر صده قنوط نیامده لم یزل
 مقدس و نزه بوده از لغت هر ذلالت و مساوی و تجالی بوده از
 ثناء و هذائاتی و صف بساج و مجرد و صف خلق او است لغت
 بکافور و مظهر لغت ملک او که طراز لم یزل در نزد طراز لا طرز
 بخت و کمال شوق لا نزال در نزد شوق او لا شوق بخت عالم
 بوده بکمال شوق و وجود او و بعد وجود او در آنکه صدود او قادر
 بوده بر هر شئی نفس او قبل از وجود او و بعد از فقود او آنچه خلق ^{بوده}
 موصوف بان نگردد و آنچه ابداع فرموده نعمت با دن نگردد
 زیرا که کمال و صف بجز گشته بخلق او چگونه تواند دید شود بر علو
 از لیت او و کمال لغت منو جگشته با ابداع او چگونه تواند سیر
 شود بر عرفان ابدیت او لم یزل محبوب دشته در هر ظهور از انقیاد
 کلامیات خود را با آنچه در امکان خلق او ممکن و انعدام کلامی از
 با آنچه در امکان از انعدم ممکن و لم یزل هر خلق را داعی بوده
 بسو خود از علو فضل و رحمت خود بعد استغناء ذات مقدس او
 و استنباط کمال مجله او زیرا که معرفت ممکنات بر او را غریب است از
 بر امکانات که اله خود را شناخته و حسب او موجودات را
 شرفی است بر موجودات که در حق خود را محبوب دشته جقدر
 متعالیست بساط قدس غایت او که هر ذراتی نزد او خاضع و

جقدر متعالیست بساط غرضت او که هر ذراتی لغت نزد او نفاش
 لم یزل از برادر او مشهور بهر در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و
 مشهور بهر در ملکوت امر و خلق و ما دونهما زیرا که در هیچ شئی غایب دیده
 نشود زیرا که شئی نیست بر شئی با مراد است و امر او اظهر است از شئی
 او با هیچ شئی نیست که غیر او را قصد نموده یا نماید زیرا که هر شئی غایتها
 غرض علو را محبوب داشته و میدارد و کمال غرض علو خلق است در کمال
 قدرت او و ظهور است در همین شئی او موصوف با کماله و
 حدودات نگردد و احاطه او بقدر ممکنات احاطه ذات نبوده
 زیرا که اقتزان متنوع و بلا اقتزان احاطه متفرقه متنوع به محیط بوده ^{بکماله}
 بعلم ناقد خود و مستطیع بوده بر هر شئی قدرت و اقد خود جقدر
 متعالیست ظهورات مجدد او که هر شئی او را با بسان سرود هر خود بخود
 و جقدر متعالیست بساط مجدد او که هر شئی با ولایت و آخرت خود
 او را طلب نماید اگر گوئی که او اول است کمال او اندر اخلق فرموده
 تا آنکه تقدیر سرنامه او را از ذکر اولیت و اگر گوئی او آخرت است
 کمال او را جبر جبر فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از ذکر آخرت و اگر
 گوئی او ظاهر است کمال او را ممتنع فرموده تا آنکه تقدیر کنی او را
 از ذکر ظاهریت و اگر گوئی او باطن است کمال او باطن را نشاء
 فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از باطنیت و اگر گوئی او عالم است
 کمال او را در امکان ظهورات خود قرار داده تا آنکه تقدیر کنی او

از عالیت و اگر گوئی او قادر است که قدرت را در مطالع اسماء
خود قرار داده تا آنکه تقدیر نماید او را از قدرت و اگر گوئی
او محیط است که احاطه را در جواهر آفنده سازد حیات خلق خود
قرار دهم تا آنکه تنزیه کند او را از محیطیت و اگر گوئی او منفع است
که امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را از مزه در
از که امتناعیت و اگر گوئی او مرتفع است که ارتفاع را در اول
غیر ملکیت خود قرار داده تا آنکه او را تقدیر نماید از ارتفاعیت
و اگر گوئی او متعالیست که علو را از برار قوام بساط تقدیر خود
قرار داده تا آنکه تنزیه نماید او را از علانیت و اگر گوئی او متباهر
که بهاء را در طلعات سبحین ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه
تنزیه نماید او را از بهائیت که او آن که وصف نماید او را و حال
آنکه وجود و وصف بنفسه دلیر است بر خلق او و که او آن که
گوید او را و حال آنکه وجود نعمت بکنه منطقیست بر جهر خود
که اسماء ادلاء سلطان و حدانیت او بوده و مستند و کلمات
امثال ملکات فردانیت او بوده و خواهند بود مستغنی بوده در
غناء او از ذکر استغناء و منسب بوده ذات بهاء او از نفس استیبا
و مستجهر بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستجهر بوده
ذات جمال او از نفس استجمال و مترفع بوده ذات ارتفاع او
از نفس ارتفاع و مستمنع بوده ذات امتناع او از نفس امتناع

و مستظم بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستکرم بوده ذات
استکرام او از نفس استکرام و مستبج بوده ذات استباح او از نفس استباح
و مستقدس بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستغز بوده
ذات استغزاز او از نفس استغزاز و مستکبر بوده ذات استکبار او از نفس استکبار
و مسترض بوده ذات استرضاء او از نفس استرضاء و مستحب بوده
ذات استحباب او از نفس استحباب و مستشرف بوده ذات استشرف
او از نفس استشرف و مستلط بوده ذات استلطا او از نفس استلطا
و مستملک بوده ذات استملاک او از نفس استملاک و مستعلی بوده
ذات استعلاء او از نفس استعلاء و مستجود بوده ذات استجداد او
از نفس استجداد و مستکمل بوده ذات استکمال او از نفس استکمال و
مسترض بوده ذات استرضاء او از نفس استرضاء و مستحفظ بوده ذات
استحفاظ او از نفس استحفاظ و مستظهر بوده ذات استظهار او از نفس
استظهار و مستفضل بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و
مستعدل بوده ذات استعدال او از نفس استعدال و مستبصر بوده
ذات استبصار او از نفس استبصار چه در تعالیت ظهورات عجب
او که کلام این اسماء ساجدند از برار قدس ارتفاع او و چه در
متباهر است ظهورات غواد که کلام این امثال مستقر بند با وجود او
از اول لا اول الی اخر لا آخر تجلی فرموده بخلق خود در هر ظهوری
نفس خود کیفی باشد بایش و لایش و متحد بود و تعدید را از برار

اعراض ظهور خود مقدر فرموده و مخلوق فرمود از اول الابد که عرض
ظهورات داع بسور او صدانیت او بوده والاخر لا اخر که اگر
ظهورات داع بسور او خود نهند بود در هر ظهور بر نفس حکمت
ذات از خود در لطافت نظر کینویت ابر خود آنچه مقتضای
ملک خود را دیده سکان او را حکم فرموده و لکن الظهور را با دار
و نوا هر خود مترفع بسور او داشته و طبعین خود را بسوا از مالا نهایت
مستعد بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق
سموات و الارض و ما بینما تا آنکه هیچ ذره شک در ربیب سعادات
نفسه وجود او در ملکوت امر و خلق نموده و همچنین از او امر و نوا
خود را بسجودات متعنه در حیات و ممات حکم فرموده تا آنکه هیچ
ذره خاطر بدون رضا او را بر قلب خود جاری ساخته و کار وجود
از ملکوت غیب و جبروت شهود بسجودات متعنه او در
هر ظهور مترفع و مستمع گشته دارا نه نفرموده از خلق هر ظهور را الا
از برابر استعداد خلق از برابر ظهور آخر و حکم اخوت بالنسب حیات
اوله در ذکر الظهور بالنسب بظهور قهر فرموده تا آنکه کل در بیوم
قیامت بظهورات بدعیه از ظهورات قلبیه محبت نامده و در
این ظهور در ذکر این حرف در لیس و نهارج مرتبه ذکر او را محبت
داشته که بر بسند عباد خود مستشرق گردد و اگر مقترن شود بیک
کلیه بلفظ صر مکتف بوده از این عدد و محبب داشته ارتفاع

این حرف را در حیات و ممات او زیرا که ارتفاع سکان هر ظهور
ارتفاع منظر نفس او است در ارتفاع منظر نفس او ارتفاع ذات
غیب لایراد در مقام تجلی او در این عرض ظهور بوده و هست
و حکم فرموده بر مجتبیان بعد با از زمره بلا عدل در نفس اگر چه
در حیات خود باشد حکم مقدر نفرموده از زله خود و نفس خود
و این حکم را نفرموده الا از بر ارتفاع ان امر خود و اثبات ظهور خود
در استعداد کل از برابر بیوم قیامت آخر و ظهور من بظهور الله
در ملکوت علی دادند و ما بینما فرموده الالذرة الالادنی
تا آنکه سکان هر ظهور را تا امتیاز او با او امر و نوا هر امر مستف
بوده و باشند تا آنکه با این تربیت در ظهور بعد مستف بوده باشند
و با این لطافت در قیامت آخر مترقی ببد و گردیده شوند
و مستبهر بهاء قدس لم نزل در آخرت داد و مفتوح گردند لالحمد
سعی بر من بعد و انما کله حاد و

بسم الله الابهرا الابهرا

حد و سپاس بر قیاس ذات محبوب لم نزل را نخواست که
لم نزل با استقلال استجلال ذات مقدر خود بوده و لا يزال
با ارتفاع امتاع ذات مقدر خود خواهد بود شناخته ادرا
بیشتر حق شناختن و عارف نکشته مراد را هیچ شرح است
نورانی چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او

که هر ممکنات از اول تا اول الی آخر لا آخر سما و طلعت از بزم
 و بسند وجه قدر تجالی است علو و تنساع قدر سواد که کار موجود است
 از اول تا اول الی آخر متوجه بوده اند با نور و جهت او
 و خواهند بود لم یزل الله کان رباً و لم یزل الله کان حقاً و لم یزل الله
 کان عدلاً و لم یزل الله کان جباراً و لم یزل الله کان قهاراً و لم یزل الله
 کان عالماً و لم یزل الله کان قادراً و لم یزل الله کان حاکماً و لم یزل الله
 کان سالطاً و لم یزل الله کان بالکفا و لم یزل الله کان مقتدر
 خلق فرموده که هر ممکنات را از اول تا اول بمشیت اولیه خود
 و خلق خواهد فرمود الی آخر بلا آخر بمشیت ظاهریه خود نموده اند
 بر خلق ادا اولی که ذکر قبدران شود و نسبت از بر آن آخری
 که ذکر بعد آن شود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع
 خود متحرک بوده و مکنه در حد امکان خود مترقی و از انجا
 که خلق فرموده که هر ممکنات را از بر معرفت خود و صبر
 فرموده که موجودات را از بر عبادت خود و خیرات فرموده
 که کائنات را از بر محبت خود و انشاء فرموده که از برات
 از بر طاعت خود و احداث فرموده که از بر مخرج ملکوت الی آخر
 و السموات را از بر ظهور قدرت خود همچو ذره نموده و نسبت
 که از علم وجود خود محجب باشد و کار او را باسان کینونیت خود
 علی ماهر علیه میخوانند از دره اولیه الی ذره آخریه در طلعت

مشرقیه الی وجهت مغربیه و از کینونیت بدشیه الی ذاتیه
 و از لانهایه ساجیه الی لانهایه کافوریه که بر آنجا صبر شده
 زیرا که شینیت هر شتر بشینینه دلیل است بر استیصال قدرت او
 و استقلال عظمت او و استیصال رفعت او و استیصال حرمت او
 و استیصال سلطت او و اختیار فرموده از بین کله اشیا بسلسله
 انسان را و مناطق فرموده او را بحد و ثناء خود و مختار فرموده
 او را از انبیا جنس حیوان که حیوانات بحد و مجد خود و حسب
 و معرفت ذات مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و میفرماید
 خلق سلسله انسان را در هر ظهور و مظهر ظاهر در آن ظهور و سکن
 هر ظهور قبل را اگر مستشرق نگردند بطور بعد حکم بلا شتر میفرماید
 زیرا که وجود آنها خلق شده از بر معرفت و محبت ظاهر در
 ظهور و همینقدر که محجب از این لطیفه ربانیه و دقیقه الهیه اند
 حکم لا شتر در حق ایشان ثابت میگردد و حکم آنها حکم انبیا جنس انبیا
 میگردد زیرا که امتیاز سلسله انسان بر فغان و طاعت پروردگار
 لم یزل بوده و هست و همینقدر که از این سر محجب ماند از
 علایق ذات خود محجب مانده و از ثمره اذن محجب گشته این است
 که در هر ظهور بعد از ظهور بین حکم افناء این مظاهر را ظاهر در ظهور
 میفرماید و لئلا تأخوذه را حکم بر کله شتر زیرا که آنها فانی گردیده
 بمبدء رضا حق لم یزل و حسب عادل متنوع لا یزال مراقب بوده

در هر ظهور نفس خود را که لا شریک له و حکم دنیا چنانچه در انبیا
حق خود ظاهر نگردد و متمسک بشجره حقیقت و ظهورات فکر
او بوده در هر ظهور که ادبست ذریعه هدایت کار موجودات
و وسیله کرامت کار ممکنات

و بدان که در هر ظهور که ظاهر میگردد چونکه مکان ظهور قبور
مشرق است به نسبت ظهور قبور ممکن منظر ظهور الله را مینمایند در ظهور
بعد مینمایند اینست که حکم لا شریک له در حق آنها جاری میگردد از
اول لا اول الی امروز هر گاه کسی در منتهی حقیقت متمسک یک
انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان مستظهر نبود
و کما در هر ظهور با شرافات شمس هر قیوم مستشرق و در هر بطون
بما شرق از انظور مستنیر

و بدانکه مکان ظهور بیان امروز مکان فردوس را بر و از فردوس
اعلی هستند و ماسوا را آنها چونکه از غمره وجود خود محتجب مانده
حکم لا شریک له در حق آنها شده و همین قسم مکان این ظهور را به نسبت
بنظور من بظهوره الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از
فرع اکبر آن روز ایمن گردی و نظری بطلعت و عده حقه نما و از کثرت
بودت محتجب و بودت کثرت را مستحجب گشته تا آنکه در
هر ظهور بر سر بر قدس سیرج بوده و با شرف و در هر بطون بشواری
ما شرق از شمس ظهور مطنش و سباقی و بدانکه انما شجره هر ظهور را در

و نوا هر ادبست که لم یزل هر حیوان بوده است و کما امر در
هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفس نفس و کما شئون دیگر در
هر ظهور طراز است این امر بوده است در هر ظهور ظاهر ظهور
آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعام شجره نفسی
مربند فرقی الله امر سفیر باید زیرا که امر الله ظاهر نمیشود الا
از آن که در هر ظهور مبدء حکم را گرفته که ماسوا را آن از کما اول
و نوا هر شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد -

و چونکه کلمه توحید محقق نمیکردد الا بذکر ظاهر در ظهور اینست
که امر شده و چونکه کلمه توحید ثابت نمیکردد الا بذکر اول و اولیة اول
متعنه رفیع و نوا هر که مرقب الله امر شده اینست که رشتند
تفصیر کلمه توحید در این ظهور با عداد کما شرف غنیمت گشته و هر
مشرف این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید
لم یزل قیوم بوده و ماسوا را آن از کما اول و نوا هر شئون این
کلمه متعنه بوده است و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر
گردد اراده او نبوده است الا اثبات و صدانیت ذات
مقدس الله و صدانیت حق متعنه لازمالی و کما شئون دیگر را
بمقتضای حکمت الهیه و فیض و غنایت ربانیه مقدس فیض
تصور کن امروز که حقد در ملامت در فوق ارض هستند و کما لا اله
الا الله میگویند و ذکر نبی خود را بعد از ذکر توحید مینمایند و

در کتاب خود ادم و نوا هر نبی خود را عالمند و بان عالم و عند
 حکم سلسله انسان بر آنها نیکو کرد و بعد م الی اخر لا اخر بهین نظر
 ناظر شو که در هر ظهور عرفان ظهور خود ادم و نوا هر انظهور سبب احتیاج
 تو کردد از ظهورات مالا نهایت بعد که خداوند صحر لم نزل الی
 متعجب بوده و هست داد در هر یوم در شان بدیع و خلق متعجب بود
 دخول بود داد را عبادت کنن از ان سبیل که او محبوب میدارد
 در هر ظهور نه سبیل که خود در ظهور قبیلان مترکی گشته که آن
 سبیل اگر با علی ذره غدا سر شمره از برابر تو نمیشد نظر کنم در
 نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه هر سخنان ظهور انجیر با ادم و نوا هر
 ان کما امر الله عالم نبوده ولی در آنها بوده که مجدد دین خود عالم
 بوده و در آن ظهور ادلای اثبات صریح است بوده ولی بعد از
 ظهور آخر چگونه شده حال آنها جز بعد از اتم بشیر ما قبر بعین
 حقیقت و فراست مشاهده کنم و در هر ظهور از حدائق البکار
 شجره و حدائیت و انوار قدس اغصان فردانیت باذن
 مالکها اخذ کنن -

و بدان که در هر ظهور با خلق انظهور بغایت کمال زیستند
 ایزد در و اراده صحر لم نزل بر عهود خلق و از شمول هر گرفت و از
 بدو هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر ادلای که ظاهر گردند نسبت اثبات
 آن ظهور بوده و هستند و طراز طراز آن بطون بوده و خواهند

و کهر را بان هستند که بدل هستند از شمس و حدت انظهور و بلورانی
 هستند ششمنه که حکایت میکنند از طلعت آن بطون -
 و بدان که لم نزل و لا یزال عجت زم الله بر خلق او بوده زیرا که
 توام هر شمس بمشیت الله بوده و هست و تصور نماید که و قشیر
 بوده و حجر بر آن شمس عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصور کنن
 بود با اعتراف بقدرت الهی و علم نافذ او و رحمت و اسعاده او
 عجت الیغداو کجا توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلک علو انظما
 بلکه همین قدر که وجود صحر لم نزل موجوده در ازل الازل ثابت بود
 و هست وجود عشر حقیقت در صقع ابداع در ازل الازل
 خود لا یزال بوده و دخول هر بود الا انکه در یوم قیامت ظاهر و شرف
 در ایام غروب خود عالم و باطن و در همین بطون آن ادلای با مراد
 در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دین او بوده و هستند و شهادت
 بر خلق از قبیل او برون و خواهند بود و او نمایند سرج هدایت
 در لید الیه که کهر هدایت آنها هستند و آنها در یوم قیامت
 شناخته میشوند و همان نظایر هستند که در همین ظهور شمس حقیقت
 ایمان آورده و میآوردند و کینونیات ایشان بدل بر حجت باطن
 بوده و هست و در هر ظهور اطله عکسیه بهم میرسد که بظاهر
 اظهار آن دین را نمایند و تبع حدود آن میشوند ولی کینونیا
 ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر میگردد

نظر کنی بعماء هر ملت در فوق ارض که آنها همین جباه هستند که
 در آن ظهور اخبار ایمان و اتباع حدود دالیه را نغمه و چونکه ظهور
 آخر مشرق گشته کینونیت نفیسه ایشان ظاهر گشته و همچنین از آن
 بلا آخر مشاهده کنی که در قیامت اقرار اگر یک نفس در بیان ماند
 و بمن بظهور الله مؤمن و موقن نگردد کینونیت آن از نظر بود
 که اخبار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از منظره الله را
 نظر کنی و اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد از منظره الله را حمله
 کن و اخذ نتیجه کنی و همچنین ظهور بعد بعد از منظره الله را حمله
 کن و اخذ نتیجه کنی و اگر بدو اتم ذات مقدس الهی ذکر بعد بعد
 بعد از منظره الله را کنم جلالت آن از قوادم بیرون نیرود و در
 امکان ممکن بوده و خولیه بود و کلام را مشتمل در وسط السماء
 مشاهده نموده و مینایم زیرا که ماسیانه شتر ماضی بوده شد
 الله و عندنا ظریعین الله و وصیت میکنم تو را و سگای من ظهور
 که بعین وحدت در جمیع کثرت نظر نموده و رشته حیات
 کلا شتر را مدد هر ظهور در رشته و در هر ظهور بظاهر در انظار
 مؤمن و موقن گشته که در حیات در عین رضاء الله بوده و
 خولیه بود و بعد از ممانت در جمیع رضوان لم نزل بوده
 و خولیه بود و تو را محبت کند کثرت این خلق و انجمادها
 بر او نمود که اگر فرضاً تصور شود در یک ظهور شجره حقیقت

ناطق گردد و هر نام نمایند در حق او که در لاله شکر بوده
 و هستند اگر چه در در ارض باقی هستند ولی بقا ایشان در
 نازبه و مهبت و کلمات اثبات انفس تمنعه مرتفعه بوده و مد
 هر وجود از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهور از ظاهر
 شود و یک نفس غیر مؤمن بر در ارض نماید آنوقت کینونیت
 نفر در هر آنکس بماند شتر آنکه میگوئی هیچ شتر نیست الا نفس
 سماء حال شتر در مقابل مرتبیتی که نظر آن کنی یا نه الا آنکه در کلام
 ذکر نذکر شد که میگردی این مهبت قد نفی در تلقاء شجره حقیقت
 و بدانکه این خلق از هر شق بیرون نیستند یا کینونیت آنها
 از شجره اثبات است یا غیر آن اگر کینونیت آنها از شجره
 اثبات است صفاتی که از هر آن شجره از آنها ظاهر میگردد
 از شجره نفیست و در عین موت از آنها گرفته میشود و شجره
 نفر دلچسب و طیب و ظاهر قبض روح میگردد و اگر کینونیت
 آن از شجره نفیست اعمال حسنه که از آن ظاهر میگردد از
 او را ق شجره اثبات است و در عین قبض روح آن از آن
 گرفته میشود و بصاحب شجره دلچسب و آن بر غیر طیب ظاهر
 بمقر خود منتهی میگردد و محبوب داشته فدا شد ذکر هر راه
 آیه که ذکر شهادتین در آن نازل فرموده در هر لیل و نهار
 عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد باء کفایت میکند در ذکر داکر

فرا موثر شود بر او شایسته نبوده و نسبت و اگر محجوب باشد بعد از علم بان در هر لایه و بنهار که از آن فوت میگردد عددها از هر اصفه فریاد وارد میآید و این نسبت الا آنکه هر مراقب امر آنه بوده تا آنکه محجوب نگردد و خداوند لم یزل و هر قیوم لایزال لم یزل و لایزال غنیمت بوده از هر شکر و مستغنیست از هر شکر و هر متفکر بوده اند با و نحو اینند بود و ادبست غیر متعال

بسم الله الاعلای الاجلالم

تسبیح و تقدس ذات محبوب لم یزل را سزاوار بجهت و نسبت که لم یزل باستجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لایزال استماع استرفاع که مقدس خود خواجه بود نشاخته در احق شایسته و هیچ شکر و بیشتر نموده در احق پریشتر نمودن هیچ دون شکر متعال بوده در عزازل از شایه کل ممکنات و مقدس بوده در قدر قدم از نعمت کل موجودات چه قدر متعالیست ارتفاع

اشناع ساحت قدس را که کلمه سبوح زروه قدس و مقدسین ملکوت اسرار لم یزل و لایزال ثناء او مستثنی و جقدر مرتفع بوده بساط مجد و وحدت او که کلمه الهمین جبروت غر و در باین لاهوت مجد لم یزل و لایزال نعمت او استنعت که را توان که ثنا گوید مراد و حال آنکه نفس شایه خلق او بجهت و نسبت و که را توان که ثنا گوید مراد و حال آنکه غیر از شهود او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مشر مراد را سزاوارت و نعمت بلا عدل مراد را لایق که کلمه ذرات را بر فغان نفس خود خلق فرموده و کلمه ممکنات را بر برهان امر خود جعفر فرموده و کلمه کائنات را بر مجموعیت بر ندوده هستر آورده و کلمه ذرات را از مجموعیت فانیته قدس بقا خوانده ادبست اول که موصوف با ولست نمیکرد و ادبست آخر که منعوت با خوریت نمیکرد و ادبست ظاهر که شکر نظایرت نمیکرد و ادبست باطن که مستشیر باطنیت نمیکرد و ادبست که سزاوار اثر را بلا ادان بر جعفر فرمود و ادبست که کلمه اد احرار را بلا اد احرادات فرموده و ادبست که کلمه ظاهر را بلا اد اظواهر اختراع فرموده و ادبست که کلمه بواطن را بلا اد بواطن نشا فرموده لم یزل مرتفع بودن بساط قدس و وحدت او از سجده سجاد و زنده تمنع بوده زروه عکبر بایه مجد او از عبادت عبادان از اول لال اول الی آخر لا افر در هر شئی جلوه جلوه کرد در هر ظهور و بظنیر تجلی در هر بطون و بظنیر تبهر بوده و نسبت که را توان که حصا را عراش ظهور

آزما نماید لزا اول بلا اول و کراتوان که چهار عشر بطون او را نماید
 الی اخر بلا اخر حمد و شکر مراد را که در هر ظهورشنا سانه غمورا
 بخلق خود و شکر بلا شکر مراد را که در هر بطون مدد داده بکشتر
 بنفس که شکر لا شکر و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود الهیت که
 مستحق ستایش بوده نه غیر او داد است که مستحق پرستش بجهت غیر او
 لم نزل و عده و عده لا شریک له بوده و لا یزال و عده و عده لا
 شریک له خولیه بود که وجود بر توحید از تسخیر خود او و کلاما
 کان و کیون لعکس است از اشراق فضا او کراتوان که عارف نگردد
 او را و حال آنکه غیر از او معبود نبوده و بخولیه بود کراتوان که
 عارف گردد مراد او و حال آنکه غیر از آن غیر نبوده و بخولیه بود ضیاء
 آفتاب قمر طلعت او که وجود را مستشرق و بهاء انوار طلعت او
 از لامکان الی کنه ما کن بر استنیر که سلسله ممکنات از اول لال
 له سترج بوده و هستند بسور او واحد منتهی نکشند با و سلسله
 کائنات الی اخر لا اخر له مستعد خواهند بود بسور او واحد
 بذروه قدس او منتهی بخولیه گشت چقدر تعالیست مطالع اشراق
 او و چقدر تعالیست مجال انوار او که هر ذرات اشراق نزد اشراق
 آن لا شکر و هر ذرات نور نزد نور آن بلا شکر و چقدر مرتفع است جلال
 طلعت او که هر ذرات انوار آن بلا بهاء و چقدر مرتفع است
 باط قدس محمد ثناء او که هر ذرات انوار آن بلا ثناء ان بلا ثناء لم یزل

در جبر بوده و همت در هر یوم خلق را که در اول نبوده و لا یزال در
 اعدا شده بوده و همت در هر شان عباد را که فرموده نبوده او است
 که کلمه ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند داد است که
 که ذرات در بین هیت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده
 سخنان این ظهور را با اشراق انوار طلعت ذات خود و ظهور او
 مجد سلطان و عدت خود تا آنکه کلمه ذرات از ملکوت بر آید
 و لا بدایات و نهایت و لا نهایت بشو ارق اشراق ان مستشرق
 و بسو ارق ابراق ان سترق و بقیات احقاق ان تحقق و بر قاین
 ارقاق ان سترق و بد قاین اذ فاق ان مستحق و بسا بقی سبب
 ان مستسب و بلو احق الحاق ان ستمسق و بزوا حق از باق ان سترق
 و بسا بقی اسماق ان ستمسق و بر تاین از باق ان سترق و بقیات
 اذ فاق ان ستمسق و بخلایق اخلاق ان ستمسق و بزوا بقی از باق ان
 مستزق و بصدا بقی اصداق ان ستمسق و بکوا بقی کوا ان
 مستکون و بحدوث اعدا شان ستمسق و بجداب اجذاب ان
 مستجذب و بطرا اظرا ان ستمسق و بهایتر ایهار ان ستمسق و
 بجلا بد اجلال ان ستمسق و بجاید اجمال ان ستمسق و بعتظیم عظام
 ان ستمسق و بنوا ازا ان ستمسق و بر جایم ارعام ان ستمسق
 و بتبایم انما ان ستمسق و بکما بد اکمال ان ستمسق و بکیا بزر کبار ان
 مستکبر و بفرایز اغزاز ان ستمسق و بقدرا اقدار ان ستمسق و

و بناهج انہاج ان سنجج و بہایج ابہاج ان سنجج و بزدر انہاج
 ان سترہر و بظہر انظہار ان سطر و بہواطن ابطن ان سطن
 و باد افرا و خار ان ستر و باد ابر اولاء ان ستاول و برضائر
 ارضار ان ستر و برجایب اجاب ان سنجب و بشرایف اشرف
 ان ستر و بسلاط اسلاط ان تسلط و بملاک املاک ان
 مستلم و بعلائی اعلا ان سعلی و بکرام اکرام ان مستکرم و بظہا
 الطاف ان سئلط و بفضایر افضال ان سفضل و بچراید
 اجواد ان سجد و بوہایب اوہاب ان ستر و ببنائین اننا
 ان ستمن و بجنائین احسان ان ستمن و بجواہر اجہار ان ستر
 و بجراید اجواد ان سجد و بسواج اسداج ان ستر و برواج
 ارداج ان ستر و بعناصر اعصار ان ستر و بجواذب جذا
 ان ستر و بانچہ نسبت باودارہ بیشتر ستنسب بانچہ مطلع
 قدر او شرف میگرد دستشرق زیرا کہ این بودہ حظ ممکنات در
 نصیب موجودات از مطلع ذات غیر و مشرق نفس از لے و از انجا
 کہ حکمت بالفدان در ہر طور با ارتفاع آن قرار گرفتہ در ہر بطون
 با شاع آن از اول لا اول در ہر طور اول لے را مستدل بر
 طور خود فرمودہ در ہر بطون شہدائے راستشہد بر تجلیات
 خود درشتہ تا آنکہ احد از ممکنات از غرق قدر او بختی نمایندہ
 و بذروہ جود و فضا او غتر گشتہ و بدانکہ نبودہ از برک

ملک حق اولی در صفح ملکیت خود و نسبت آخر از برابر او در صفح
 ملکیت ان و نیز لانہایہ الے لانہایہ سیران بودہ در حوال نفس خود
 در ہر طور یکہ کو رغابت لطافت رسیدہ و طر بہنایت نزلت
 تجلی فرمودہ بر خلق خود بعشر کہ مصطفی درشتہ از خلق دیگر کہ بظہر
 فرمودہ از عباد خود و لم نزل سنت اولین بودہ و بہت دلایل
 طریقت آن نیز بودہ و دخول ہر بود و در نزد ہر طور بطورات
 قہر را مرتفع فرمودہ تا آنکہ کار منقطع گشتہ بسور او و مستجب
 گشتہ بطورات مجدد و متروح گشتہ با روح قدر ان و مسترح
 گشتہ بمطالع امر او و ستر گشتہ بشوارق غوا تا آنکہ احد در
 اعواش و قوف نمودہ و بظاہر در اعواش ناظر گشتہ کہ اگر غیر از
 این بود منہاج خلق اول لا نزال الے خلق آخر باقی میبود و از انجا
 کہ خلق ہر شرا ناخانا در ترقی بودہ و بہت مدد او از انہ در ہر
 شان بہ استعداد قابلیت آن بودہ و دخول ہر بود نیز بہت کہ در ہر
 طور مالک کل بطورات و در ہر بطون صاحب کل بطونات کل را
 بسور خدا خواندہ و بانچہ ملاحظہ فرمودہ عروج خلق و صعود انہا
 مقدر درشتہ و او بودہ نظر نفس لے لے و ہر قبوم ابدی وجود قدر
 سرمدی و ہر ہر بسوج احدی کہ در ہر طور بانچہ محبوب ہر لے لے
 بودہ و مطلوب واحد لا نزال بر الواح ممکنات تجلی فرمودہ و از
 تجلیات طور این طور ذکر این حرف بودہ کہ از بدو طور مشرق

بشوارق شمس ظهور گشته و الی صین صعود مستثبت در اثبات تنبها
 ذکر آن حر لایموت بودن و محبوب داشته محبوب لم یزل ذکر آن از
 لیر و نهار بر عدد الفار آن در ظهور مجیب لایزال دام فرموده در
 حق مجیب از امر او آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر نفس فرموده
 از غنما فصد وجود خود و بدان که این امر بوده که منکر علیت
 حقه ظاهر در ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون
 از اقلام آن ظاهر گشته که لایق بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب
 درشته حر لم یزل ارتفاع مقعد او را و بر محبوب لایزال امتناع محرم
 از او و ملائکه سموات در هر شان از حر لایزال سائر بوده از او
 و خود بر آن و ساکنان ارض با ظهور من بظهوره الله مستعد بوده
 و مستند از برار مطلع قدس او -
 و بدانکه هیچ غرض نبوده از برار هیچ اثر الاطاعت محبوب خود
 در ضار مقصود و از انجا تکیه طاعت هر قیدم در ضار منیع قدس
 از برار سلسله محکمت ممکن نبوده الا در نظر طواهران از مطلع
 بوطن آن مقدر فرموده حر لایموت و حق لایفوت از برار اینج
 حرف این غرض شایخ و مجد باذخ را که اگر تضار صی قیوم جار ننگشته
 مرآت قابلیت آن در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق
 مالا نهائیات ظاهر نماید و بوارق لانهائیات جلوه کرسازد
 دل از انجا که تضار الهی جار و سبیل ^{از برای} لایموت و سبیل ^{از برای} فیفسر بر دوش

امضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد
 از این قیامت در ایام طلوع من بظهوره الله استر فاع این
 اسم در استماع اینج ذکر را در برزخ نظیره الله بوده که آنچه در اینج
 ظهور مشاهده نموده مرتفع فرماید و آنچه مستحق کینویت خود آن بوده
 با و عطا فرماید -
 و بدانکه در هر ظهور از برار صی قیوم مشارق بوده مشرقه و بوارق
 بوده مولود که حکایت مینموده از برار اثبات و صدانیت آنست
 مقدر لم یزل داطر از رضوان ذکر اول و کل در اعلی علو
 قدس خود دادند و نوزده طین خود مستسبح بوده از ذرات مقدر
 الهی را و مستقدس بوده از هر متنیع لایزال را و مستعد بوده از
 ذرات او را و مستکبر بودن از نفس اودن را و مستعظم همه از کینیت
 آنرا و غر آنها در این بوده که کینونیات آنها در مقام لطافت
 در قوت بجای ننگشته که انیت آنها در آنها مرتفع و در آنها
 غیر محلی حقیقت جلوه گر نگشته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا
 نقطه بیان که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدر
 قدسان و لایزال خداوند محبوب داشته و میدارد در ارتفاع
 اینج مرایا را آنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع
 آنها دلیل است از برار ارتفاع طلعت و صدانیت و استماع
 آنها الی فته الارتفاع سبیل است از برار ارتفاع و جهت از لیت

در هر حال مراقب اینجور ایام بوده که بخار بر برانها نشسته که بقدر
آن از تعکس خود بازمانند در طوبات هوا، برانها نازل نشد
که بقدر آن از حکایت خود بازمانند زیرا که بلاغ ایشان بحد
مرآتیت و کینونیت بلوریت موهبه نسبت که در حق کلایه
گردد بلکه فضل خاص بوده در عزیش، اله قدر از دانسته
در هر شأن و مراقب جذبات ان بوده و دلهمات آن
که شئیر که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه بما
بمکن در امکان از فضل حضرت سبحان غنم گردد و آبر گردد

از برار مستدلین در هر همین

و قهر همین و بعد همین

بسم الله الاحمر الاحمر

تسبیح و تقدیر ذات محبوب لم یزل را انرا دار بهم و هست که لم یزل
باستجبال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستماع بهتر فنا
که مقدس خود خولیه بود نشناخته در رایج شتر حق شناسان و عبادت
نموده او رایج شتر حق عبادت نمودن لم یزل متعالی بوده بساط قدر
و عدانیت او از عرفان کل ممکنات و ایتقان کل موجودات در
لا یزال تقدس بوده و هست کینونیت از لیه او از نشاء کل کائنات در
نعت کل ساجدات خلق فرموده کل شتر را لا فتر و وجه کل شتر را
در شتر و وجه شتر را در کل وجه کل را در واحد اول ترار داده
تا آنکه کل ممکنات بذروه فیض جمود او رسیده و بافق قدر سجد او
نذر گشته چقدر متعالیست بساط قدر غوت او که کل سجدین
ملکوت اولیات و آخریات بسجده از برار او مفتخر و کل ملائکین جز

اولیات و آخریات بوقوف بین براد معتز او است که هیچ شکر
 ادراک نتواند نمود بکنه ذات مقدس او و هیچ شکر نتواند که
 از او محجب ماند بقدر ذکر شکر زیرا که شکی نیست بهر شکر نسبت او
 بوده و چگونه توان که متوجه نشود و علم وجود خود را عالم نکند
 و از علم علم لاف علم و کون کون لاف کون و مبدع بدیع
 لاف بدیع و مخترع خرم لاف خرم و منش نشتر لاف نشتر و محدث
 حدث لاف حدث و مذوت ذوت لاف ذوت عارف نگردد
 ممنوع بوده ذکر این نوع بیان از اول لا اول ال آخر لا آخر شکر
 بشیئیت خود عبادت میکند او را و دلالت میکند بر وحدانیت
 او و دلالت بر صدانیت او و استدلال بر فردانیت او
 و مستشهادت بر اینکه اله غیر از او نبوده و مخلوق بود و رب
 غیر از او نبوده و مخلوق بود و خالق غیر از او نبوده و مخلوق بود
 و رازق غیر از او نبوده و مخلوق بود و ممتنع غیر از او نبوده و مخلوق
 بود و محیر غیر از او نبوده و مخلوق بود و موصوف غیر از او نبوده و مخلوق
 و عالم غیر از او نبوده و مخلوق بود و قادر غیر از او نبوده و مخلوق
 که ممتنع باشد با تجلیاتی که فرمود بهر شکر بنفوس ان شکر در مرتبه آن
 شکر در هر شأن از بر او خود شکر ظهور در که بر بطون بقدر
 داشته تا آنکه کل بیان محجب ابر و سرادق اجل بر عرفان وحدانیت
 آن پی برده و بر اقرار بصمدانیت آن موقن گشته و تحدید

از برابر مظاهر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر
 بعد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از برابر او اعراب ظهور
 بوده و خوله بود و له در هر ظهور بر عرش شکر که کل بیان است
 بر صدانیت آن گردند و او است که در هر بطون بر که بر شکر است بطور
 و کل او را عابد و ساجد بوده هستند -
 حد بلا عدل بر او را انراست بر اینکه شناسانیده کل را با تجلیات
 مبدع خود و شکر بلا شبه مراد را انراست که در هر شأن
 عارف گردانیده خلق خود را بر عرفان بنظر نفس خود و محبوب
 داشته که با فیهارات ذات مقدس کل را در افاضت سبح عرفان خود
 گرداند اگر کل بطوع و رغبت مستغرق نگشته از سعده خود
 خود و در هیچ ظهور امر بر هیچ شکر نفرموده الا از برابر ظهور استغناء
 و قدرت خود در حق کل شکر و خلق نفرموده کل ممکنات را بر اینکه
 از خلق نفرمودن شکر بوده و حمد نفرموده کل موجودات را
 بر اینکه بعد از حمد فرمودن ستا سب باشد لم یزل غیر نبوده از شکر
 باستغناء ذات مقدس خود و مستغنی به از هر شکر باستغناء کند
 لم یزل خود در هر لیل و نهار که طالع گردد از برابر آن شکر ظهور
 ظاهر و کسر بطون با هر بوده و هست و نمیتوان تصور نمود که
 بقدر تسع تسع عشر عشر تا تسع از تسع با آنچه توان حصار نمود از
 تجزوات تسعده بوده یا باشد و از برابر آن عشر حقیقت ظاهر

یا باطن نباشد و در هر ظهور عرض شرفیت را منفرد در ظهور فرموده
 تا آنکه در لیس بر فردانیت ذات مقدس خود گردد و کلام اسماء در
 خود را که بضمیا با مشرق خود مستخرج فرموده در نظر کنونیست
 مقدس خود حکم فرموده تا آنکه هر از خط وحدت منفک گشته
 در اثبات اثبات در مطلع اثبات ستمت بوده و هیچ لذتی را
 خداوند شمر اثبات اثبات خلق نفرموده و کلام شئون لذات
 باین جمع میگردد نظر نموده در لذات جسد که اگر مشبت اثبات
 نهر فرماید چگونه ناگوار میگردد در بستل ذین و شبهه نموده نسبت
 که کلام شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجا که
 اثبات اثبات ثابت نمیکرد الا بنفر لذات آنرا مضاعف
 فرموده و سخن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه کلام ممکنات
 در سخن فی سبیر الله ضعفین ابر خود را درک نمایند در اینها
 بر نفر ضعفین ابر خود را مستدرک باشند تا آنکه افذه ایشان
 راضی گردد و ادراج ایشان ساکن و نفس ایشان مطمئن و حساب
 ایشان تسلذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات
 در ارتفاع ارتفاع و تسناع اتساع در استقلال استقلال و استقلال
 استقلال و استقلال استقلال و استنباه استنباه در سبیر الله
 و محبوب لآنزال و از آنجا که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات
 منظر اثبات است از این جهت است که ذکر کلمه نبوت مقرر گشته

اول را لابد بخوبی گفت و اثبات اثبات میشود و لیس کلام را نکند
 بذکر کلمه توحید زیرا که هر کس کلمه توحید را نکند از اول محجب میماند
 از این سبب بوده که در هر ظهور ادلاء الله در اتساع و ارتفاع عرض
 مسرع بوده و در استقلال در استقلال کس صدانیت مجرب بوده
 تا آنکه باین سبب شمر کلمه توحید بر الواح مرابا کلام کائنات نامیده
 گردد و کلام مستعد گردند از بر ظهور کلمه توحید در فضا است اخبر
 و بدانکه اول هر ظهور بر ذکر الله بوده نه ذکر رسول ولی ذکر الله از
 رسول ظاهر بوده نه از غیر رسول و حمد او را که در هر شأن ملامت
 خود مدد داده کلام ممکنات را و تجلیات مشرقه خود قوت عطا بخشیده
 کلام ذات را و بدانکه عرض ظهور در هر ظهور غیر اثبات کلمه توحید
 هیچ قصد نفرموده و نخواهد نمود و آنچه بر بنی از شئون او امر و توکل
 لاجد اثبات این کلمه بوده که باثبات آن در لیس بر اثبات آن گردد
 و بایقان آن سبیر الله ایقان آن گردد و نظر کنیز در سلام یک لامت
 بر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است
 که از طین است و آن نفس که اراده مینماید تا اول تذکر کلمه توحید
 نکردد کجا میولند بگوید محمد رسول او بوده و اگر تذکر باو نکردد کجا
 میولند بگوید این امر است از او امر آن پس نظر کنیز که ارتفاع این
 کجا منتهی میگردد و محجب از سببه آن شود تا یوم انشاء محجب نمائی
 و محبوب درشته حرام موت و قدوس لایفوت و قیوم لایزدل
 و محبوب لایحول بر اینکه کلام ممکنات بر نهج ترقی نماید که در یومیکه

من بظهوره الله ارفع و استغ ذره از غیب الغیب ذکر
 انرا ان الله لا الاله الا انا میفرماید که من خدای گشته و شتر است
 دیگر تعجب نگشته و آیات ظاهرات که کار از آنها عاجز هستند
 همت گشته تا آنکه هر وجود از ملکوت غیب و جبروت شود
 در هر ظهور محبوب خود را ظاهر اشناخته و بحجاب او ستر
 رضای او گشته و بدانکه در هر ظهور که طالع میگردد کثیر در
 ظن آن مستظرف بوده باستحقاق آن زیرا که ظهور الهی بهم دگر
 داخل نگشته از عدم استعداد مسکن آن ظهور بهم و الا قدرت
 من الله تعلق گرفته مثلا صین ظهور نقطه فرقان محبوب میداشت
 حرسجان که در حیات آن کار ما علی الارض مقرب بود انیت
 ذات مقدس الامر و نبوت آن عرش غیر قنای هر گردند و با او
 و نوا هر آن متقرب بسور آن باشند و هر قدر که نشد از
 ضعف ادلاء آن ظهور بهم که بقول انبار این زمان بی مدرک بود
 و الا چگونه میشود که ظهور الهی ظاهر گردد و ذره بر در ارض ماند
 که در ظن ظلال ظلالیت آن مستظرف نگردد نه اینست که قوت
 خداوند در هر ظهور بسکن آن عطا نفرموده یا قدرت نبخشیده
 بلکه از جهت بعد ایشان بوده نظر کن در ظهور عیسی قهر محمد که اگر
 ادلا را ایمان باو در دین خود مستصبر بودند و شهادت اثبات الظهور
 چرا یک حرف از توبه بر در ارض باقی باشد پس بدانکه در

هر ظهور همینقدر که مسکن آن ظهور با محتاج خود را در زیر خود
 جمع میکنند از مقصود الهی محتجب میمانند نظر کن در ظهور نقطه
 فرقان که چه قدر سلاطین در امت او ظاهر گشته و همه بجهت
 ملک خود را از گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند
 فرموده بظهوره علی الدین کلمه محتجب گشته و الا جلاله و در کفر
 غیر از حرف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنین مشاهده کن
 در هر ظهور مستصبر شود در هر بطونی و همت را بست کرد
 اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بریت جابر فرماید و بحدود
 خود را ضعیف که فضل وجود علم نزل از حد و عدسیر دست بوده
 و اگر من بظهوره الله طالع گردد و یک حرف غیر از حرف الا
 الله در رضوان ظهور باشد کجا مسکن این ظهور اثبات اثبات
 و کفر نمروده و حال آنکه اول دین این کلمه بود و بعد از ثبوت این
 شئون دیگر در ظاهر اینج بوده -
 و اینکه محبوب میدارد خداوند که هیچ شتر در علم او باقی نماند الا
 در ظاهر اثبات داخل گردد از برابر آنکه در یوم ظهور خود از هیچ
 نفس کلی غیر بی شاد نگردد و الا چه نفع من شود که در طول عمر
 خود لا اله الا الله گوید و در یوم ظهور الله یک بلی سخن گوید و
 اینست که یکدفعه کار اعمال لا شتر میگردد زیرا که از جوهر ظهور
 آن محتجب گشته و از سازج السوا جح آن مبعود مانده اگر ظهور

ظواهر و کلام در نظر آن مستحجاب استحقاق ذات مقدس او در نظر
 واقفان فاضل و مجرد اد آنوقت لریاح جنبت بر افنده کار ممکن است
 آید و اینکه مریخی در هر ظهور با جبار واقفان محبوب میدار
 که عباد خود را داخل رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها
 با استحقاق الله توحید او را بجا نمایند و اقرار بر نظر آن بنمایند
 و اعتراف بر او در نواها آن نمیکند و الا جود فاضل او اعلى
 و اجد از این وجه که راضی شود بر بیج ذره در فاضل وجود خود را
 و لجه که مریخی بطوع و رغبت عبادت معبود خود را نمینمایند
 و سجده از بر مسجود خود با استحقاق او نمیکند راضی شود بر اینها
 و اجتناب بر بعضی تا آنکه سبب گردد بر ارتعاب و اطواع خلق دیگر
 و اینهم نبوده الا از فاضل وجود او و حسن و کرم و لطف
 و رحمت او و الا اولم یزل دلایل غنیمت بوده از هر شکر و منفرد
 بوده از کل ما خلق و یخلق و لکن چونکه مشاهده میفرماید که کار از
 بر توحید او خلق شده و کلامی محبت مریخی از این جهت است
 که امر میفرماید بهدایت عباد خود و محبوب میدار در اینکه کل
 در هر ظهور در افکار رضای آن کردند نظر کن این ظهور ظهور فاعل است
 که دو هزار و هفتصد و هفتاد و یک گذشته و هنوز از جهت مکر
 بتو تیر که کتاب خود در آن ظهور بوده عالمند این نوع اثبات
 اثبات و نظر فرست و حال آنکه در هر ظهور در سبب استیلا و

قدرت از بر اسکان آن ظهور فراهم آمده و خود بخود مشغول دو
 روز از ما مغنم و از ثمره اثبات اثبات محبت قدر تیر و تفکر
 نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شکر را عبت و هر شکر را که
 فرموده اول اعتراف بوجدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار
 بنظر نفس خود را در آن ظهور که ظاهر بوده و بعد با آنچه از نظر
 ظاهر گشته از ذره تا ذره در ذکر این رسم ذکر این حرف را محبوب
 در شسته در لیل و نهار عدد ها و مستحب شود که این هم امر است
 مشد او امر دیگر چگونه در حوال طین طواف میکند که امر الله بوده
 نظر با مرئوسه نه بشنون آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر ذکر
 میفرماید داد بوده بهترین عالمین و اگر محبت شکر بر آنچه حکم فرموده
 ملتزم میگردد و اگر فراموش نموده او اجد از این بوده که از تو
 سؤال فرماید و هو الغفر المتعال

بسم الله الانور الانور تسبیح و تقدیر ذات محبوب
 لم یزل را سر او را بوده و هست که لم یزل با سجده استقلال ذات مقدس
 خود بوده و لا یزال با ستر فاع استماع کند مقدس خود خود را بود شناخته
 او را هیچ شکر شناختن و ستایش نموده او را هیچ شکر حق ستایش نمودن

خلق فرموده که شتر را لا فخر بشتر بقدرت کامله خود و ابداع فرموده
 که شتر را لا عین شتر بمشیت منصفه خود چه قدر متعالی است بساط فکر
 عزت او که کار او را بوجدانیت متناشر و چه قدر مرتفع است بساط
 غر فعت او که کار او را بفرادانیت متوحد صد بلا شتر را در انرا ^{دار}
 که لم یزل از اول لا اول الی آخر لا آخر وجود او بر انجعال که شتر فخلق گفته
 و شکر بلا شتر را در انرا و او را که الی آخر لا آخر له فضر او ببداع هر
 شتر فخلق خویش گرفت منزله بوده غر نیز بر او از نیزه که شتر نیز این
 و مقدس بوده غر تقدیس را از تقدیس که مقدسین و متعالی بوده
 تسبیح او از تسبیح که سبحین و متعالی بوده سمو تحمید او از تحمید که محمد
 لم یزل عالم بوده بهر شتر قهر وجود آن بلا آنکه در اثبات علم او ^{حجتا}
 بذكر معلوم گردد و لا یزال قدرت او مستطیر بوده بر هر شتر بلا آنکه
 ذکر مقدور در رتبه قدرت آن گردد که با استحقاق ذات مقدر
 او ادراستایش و کله با استیجال که مقدس را در این شتر فخلق فرمود
 که ممکنات را لا فخر بشتر بمشیت اولیه خود و بعد فرموده که موجود را
 لا عین شتر باراده آفریت خود و قرار دله بشتر مشیت خود را بمشیت
 شمر که اگر بالا نهایت طلیع نماید یک شمر زیاده نبوده و اگر بالا نهایت
 خردب نماید یک شمر زیاده نخو لیه بود و هر طور شتر حقیقت اشتر
 طلوع بومر قرار داده و شتر فخلق را شتر بطورات حکم فرموده که اگر
 مستحکم شتر از شتر حقیقت سمت اسمیت و صفت و صفیت در انها

ظاهر و اگر محتجب شوند حکم لا شتر در حق آنها مستثبت حمد
 او را که اشراق فرموده بر کله ممکنات بشوارق غر قدر خود و تجلی
 فرموده بکله موجودات بمطالع مجد خود تا آنکه هیچ شتر از عوفا
 او محتجب نگردد و کله شتر با اعتراف بوجدانیت آن مستبلیع از نور
 فضر وجود گشته و شتر فخلق نور را در اسما و خود بشتر فخلق نور
 قرار داده که هیچ چه انیت در آنها ما شده نمیگردد در مقام
 تقابل و تما که در عا کسر از ظهورات شمر وحدت او بما هو علیه حکما
 نموده و اینکه کار از اول لا اول او را با اسم نوریت و الی آخر لا
 با اسم ظهاریت خوانده و صفر بوده از شوارق ظهورات او یعنی
 بوده از مطالع تجلیات آن و در هر ظهور مرقب گشته در نزد وجود نور
 که فتن کله در آنجا بوده و شتر نفوس نوریه را بمنزله مصباح مشاهده
 که بنصف محرق و ما حول آن بان تنضیر و همچنین ادلا و شنبه را بنا
 در مقام نور بذروه غر فتن گشته که جهت اسماک وجود در آنها
 نموده و بمبد و قدر ظهورات شتر جمع گشته و کینه نیات خود را
 نور نموده از برابر برایت کله ممکنات تا آنکه کله با آنها مستبلیع گشته
 و بذروه غر توحید مستعلی شده و بدانکه در فخلق فرقان مقام نور
 مقام کلمه ها بوده که در ادویه مریه بعد از ذکر عظمت بذكر نور خدا را
 خوانده و آن نوریت که چون از برابر محمد رسول الله مستعلی گشته الله
 شده و اول ان نور را ما شده که کله که عباد نیز نبوده که نزدیک بودند

چنانچه در اخبار ظاهرست و آخر از آنکه در آخرت آن است باشد
 کنگ که در یوم عرفه جعفر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر در سینه
 بسبب اشراق نور محمد جعفر اشراقات مرفوع در دین اسلام نفع
 دل بعین بصیرت در هر ظهور ناظره باشم که در مبداء نور فتمتای
 ماقدر له را مشاهده کن و در نزد جعفر نور محبت نگردد که قدرت بر
 جعفر نور از اسماء دیگر مستطیرت بوده و مراقب باشم ایام
 من بظهوره الله را که در آن روز بساط نور بیان باطل فرود
 علو رسیده شد آنچه امروز در فرقان مشاهده میکنم ضعیف
 آن بمالانهایه اگر اندر نور را از نار شناختن و خود را از نار حجاب
 نجات داد و بنور حجاب تخرج الی غیره نظیره الله شد و دیگر
 که از نور بیان درک نموده والا چه نکر ذکر خوانده یا عالم شده
 و از غیر آن محبت مانده چه در نفوس که از یوم ظهور رسول الله تأیید
 شهادت حسین بن علی علیه السلام خدا را بنور او خوانند و آیه نور
 در قرآن تلاوت فرمودند و در یوم جعفر نور غیر از نظیر نور با
 هفتاد و دو تفسیر نبود که مصداق آیه الله نور السموات کردند
 و آنچه خدا را آن خوانده خود مقبض شده باشند از این سبب است
 که در هر ظهور نور اکثر بنا بر مبدل میشود و خود مطلع نمیشوند نظیر کنگ
 در یوم شهادت سید الشهداء علیه السلام که هر چه از زمان بعد و در
 عالم بودند و در مقام ظهور نور مبدل شد نور ایشان مبارک

نفع بخشید آنها را اعمالی که در اسلام نموده بودند و در هر ظهور
 مراقب ظهور امر الله بوده که همین ظهور نور نصیر ما بین حق و در
 حق است چنانچه در ظهور نور اسلام بهمان نصیر شد ما بین
 اهل برضوان و مکان نار اگر آن روز مستبصر نشوند دل بر او
 ببینند که ذکر از نازیت بر کلمه آنها الرحمن بنمایند و در هر
 ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آنرا در هر ظهور شهرت یافته شده
 کنگ و در ایام ظهور من بظهوره الله محبوب نبوده که جعفر
 شود از برابر او و اگر مشیت الله قرار گرفت که از برابر او
 نور جعفر شود مستبصر بوده در بیان که داخل در نار نشود
 و حال آنکه در کبر عت تمنا نور بود از آنجمله و قدر ترا من
 در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه
 بنظیر اول که چگونه تجلی فرمود خداوند بکلمه موجودات نبوی
 و تجلی فرموده بکلمه موجودات بعد از طلوع نور بنظیر خود و
 در کمال اسماء اعداد آنرا فتمت فرمود اینجمله و نسبت الا از حکمت
 آن بر کلمه ممکنات و موهبه آن بر کلمه موجودات و نیز آنست
 که مشتبیه شود در ظهور ادلاء نور از نار نظیر نموده در ایام شهادت
 حجت فاسره که آنهایی که در مقام نار برآمده باحقا خود
 میخواهند که اثبات دین اسلام نمایند و بر نور بغیر واقع گما
 بسته بودند که قلم حیا میکند از ذکر او چنانچه در زیارت او

میعوانی اشهد انک قد اتممت الصلوة و اتيت الزکوة الی اخره
 اینها از جهت امور بود که در آنجا نسبت میدادند و الایله
 مستمک چگونه توانستند باشد حجت خامس این نوع سلوک نماید
 و حال آنکه در دنیا خود خونده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل
 فرموده و نیز قدر نفس آنها ناقص الناس جمیعا و با وجود علم باین علم
 نزد قبر الله و خود را مؤثر بقرب آن دانستن و با آنچه در شان او از
 رسول الله ظاهر شده بود باز تبدیل دادند کینویات خود را
 بنا بر در آن زمان نکردند این حکم را در حق آنحضرت الا آنکه
 علماء آن زمان تصور دلدادند چنانچه در یوم عاشورا هم تصادف نمودند
 چند نابر بود که کار تلاوت قرآن مینمودند و امر مینمودند با آنچه
 که مینمودند حال مراقب باشند در هر ظهوری که در صحن ظهور نور
 این قسم هر خارج میشوند و خود گمان میکنند که از جهت اقامه خدا
 نموده در زمان آنکه هر مشرک این زمان نموده بلکه آنها نه که در مقام
 بوده کار داعیه خلافت داشته و بر خود نمیندیده که حکم در
 حکم خدا نموده باشند و با وجود این نوع ممتحن شدند و برود
 رفتند بر نفس بصیرت را در وجه و هست که در هر ظهور با دل و حجت است
 ظهور مستمک گشته و بطور ات قیام از ظهور بعد محتجب نمائند زیرا که در
 نزد هر ظهور بدو هر مکان ظهور قبر نفر میگردد چنانچه نظر نموده در
 ظهوری که ظاهر شده آنچه باد وارد شده از مکان ظهور قبر بوده

و حال آنکه هر ظهوری بعد اثبات بوده و متبر از نفس حال
 بیان مستصبر شده بعد در یوم من بظهوره الله نفس نگردد و حال
 آنکه خود را اثبات میدانسته که اگر مثلاً تصور شود که با علی الار
 مؤمن باد و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود یک نفس در سبیل او
 نوز گردد در سر باطن باطن در حق او الله نور ثابت و با قدر
 نار نفس محتجب بین امر چه قدر دقیق است اگر چه شبیه نبوده نیست
 که کور در ترقی بوده و دلائل نور اگر مرفوع نگردد نازل
 نخواهند شد الا آنکه بر استیصال ظاهر گردد در حقیقت که انوار
 کینویات نوری در حجب نور میمانند و بگون نمایند و لم نزل
 خداوند موصوف بنور بوده و هست اگر واقع شود ظهوری که در
 آن خزنه بر شمس حقیقت واقع نشود که محبوب حرام است بوده
 و خوله بود ولی اگر واقع شود بعین حقیقت باطن نورشاید
 نموده تا آنکه مبدل شود کینویات اثبات ظهوری که بنور ظهور
 بعد و ذاتیات نور ظهوری بنا بر ظهور بعد و محبوب داشته
 خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین سجد و در که در هر
 قبر ذکر شده تا آنکه ذکر باشد از بر ذکر این تا قیامت آخر
 بعد در آن قیامت مشرکین قیامت خلق محتجب نگردد و باد
 منظره الله مهتر بهدر الله شده باشند و بانوار شمس
 حقیقت مستنور گشته و با شرافات صبح ازل مستشرق تا آنکه

بمنفس در هیچ شان عبادت نکرده باشد الا الله و صده راد
هر ظهور با آنچه از زرد ظاهر میگردد مستظهر شده تا با علی زنده
خود بیشتر شده باشند

بسم الله الاقدم الاقدم

نسب و تقدیر ذات حق فرمود لم یزل را سزاوار بجهت هست که لم یزل با
استحلال ذات مقدس خود بوده و لا يزال به رفیع انعام که تقدیر خود
خواهد بود نشناخته او را هیچ شتر حق نشناختن و سنای شمرده او را هیچ شتر
حق سنای شمر نمودن خلق فرموده که شتر را الا شتر قدرت مستطیل و
و جعد فرموده که شتر را لا عرش بمشیت مستنعمه خود تا آنکه که از راست
از اول لا اول له الاخر لا آخر له بعرفان که مستفهم و بموجب کد شتر
و با قراف مظاهر ظهوران و ادوار و نوا هر شتر در از نسج خود سنبر
گشته تا آنکه هیچ شتر در هیچ شان از انچه ممکن است از وجود او در حق
او ممنوع نگشته و که شتر بزرده فضر وجود او شتر گشته و چونکه در ظهور
بر اسم هاء ظاهر گشته بتجلیات هائیه که حرز فوات امکانیه و الگوایه
را استجرا گشته تا آنکه که در نظورات مشرقه از حق حقیقت و مطلع فرما
مستغفر گشته له الحمد ملکوت العلی ثم جبروت الالهی بما کسر
خبر بضر و فوق بایض و فوق فوق بایض انه هو الرضی فی الاخرة
والاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در نظایر اسم لیه و
نهار بعد هاء در عین تلامت ای شهید اله انه لا اله الا هو و ان
ذات حروف السبع عبده و کلمه وان ادلالهم اول خلقه فکر
بامر الله من خنده مخلفون بعد و احد استکلف همه دل اگر ذکر اول شود
بعد و احد از ثانی کفایت نکند و اگر ذکر ثانی شود از ذکر حرف کفایت

نشود ولی در اولیتین عدد واحد در هر عدد با در لیه و نه هزار ذکر شده تا آنکه هر بزرگتر از آن مستند کرده و بر ناسر حکم مقدر شد در عالم با آنچه مقدر شده در حد خود از عدد با از ایا قوت هم ذکر شده تا آنکه هر بزرگتر از آن مستند کرده و از امر آن مجتنب نمائید و الله خیر الذکر

بسم الله الاقرب الاقرب

ترفع و تمنیع ذات محبوب لم نزل را سزاوار بوده و هست که از اول لا اول له با استقلال استقلال ذات مقدر خود بوده الی آخر لا آخر له با ارتفاع امتناع که مقدر خود خولیه بود لم نزل در غیر از اول و قدر لم نزل مقدر بوده از کار با خلق و منزه بوده از کار با خلق و متمتالی بوده از وصف هر ممکنات و متمتالی بوده فوق هر ذرات نشناخته و در احق شناختن هیچ شئی در سبایش نغمه او را حتی سبایش نمودن هیچ شئی بعد از آنکه کار آنچه ممکن است در امکان او را عارف و آنچه تصور است در اختراع او را عابد بوده و خود بود ولی این قدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدر او و او بعد و انقدر بوده از اینکه استحقاق هر ممکنات بپوشش او مقدر گردد و عرفان کار کائنات بمعرفت ان مذکور گردد چه قدر متمتالی

علو قدر سزا که کار ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له در آنچه نموده وجه قدر تجالیست ارتفاع جلال ان که کار از اول لا اول له الی آخر لا آخر له و اعبادت نموده بر اینکه نموده الهی غیر از ان مستحق پرستش و سوا ان ربی تعحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد بلا مشر مر او را سزاوار بوده و هست که کار ممکنات را لا فی مشیت خود ابداع فرموده تا آنکه نصیب ذروه حساب و خط عرفان او شتر شده و در هیچ شأن نموده که بر خلق خود از قبل خود بیشتر در داده که احدی نکوید امر در رضا الهی چه بجهت با خولیه بود در اول لا اول له کار را بمشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کار را بمشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مشیت اولیه را مندر شمس فرض کن که اگر ببالا نهایت طلوع و غروب نماید متعدد نمیکرد و همچنین مشیت اولیه اگر ببالا نهایت در این عالم ظاهر گردد بدل علی الله بوده و هست و ظاهر در انها مبدل نمیکرد اگر چه اعرایش تبدیل بشود چنانچه از اول لا اول له الی امروز سنت اعرایش ظهور الهی است بوده که در هر ظهور با سبایش ظاهر شده و خداوند خود چه مظهر انها بوده و انها قائمند بانه و کار قائمند بانها و در انها جهته انها دیده نمیشود بلکه در هر جهته وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسوله آمده که خلق را به غیر خداوند خود چه خونی نباشد زیرا که در انها غیر ظهور الهی ظاهر در ان و اول در اخر نبوده مثلا ظهور بر اسم نوح و ظهور بر اسم ابراهیم و ظهور

اسم موسی و ظهور بر اسم عیسی و ظهور بر اسم محمد و ظهور بر اسم خاتم النبیین
 الله و ظهور بر اسم من یظهره الله و ظهور بر اسم من یظفره الله و
 ظهور بر اسم من یظفره الله بعین حقیقت مشاهده نموده و نیز نظیره آن
 نیز ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمائی و کتاب نیز نظیر کتاب
 نیز ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از او در نواهر الله محتجب نشود مثلاً
 اگر مکان ظهور کو عیسی در رسول الله بعین عیسی نظر نموده بودند
 غیر از او را نمی شناختند و بعینه اتباع رسول الله را مشاهده می نمودند
 میدیده و احد از مکان در انظور در این ظهور محتجب نمی آید همچنین
 قبر از عیسی الی اول لا اول لبین و همچنین بعد از محمد الی آخر لا آخر له
 بین و در هر ظهور حشمت حقیقت را باز کند که باختلافات انظور
 مختلف نشود و منظر وحدت در هر ظهور است انظور نظر کند و هر
 شریک در مکان خود بین تا هیچ نوع تعارض در انظور نبیند و صراط
 الله را در هر ظهور از سماوات اول له الی الارض لا آخر له بنی و سماوات
 اسماوات را خداوند عز و جل اسم غیاث قرار دله و ارض اسماوات را
 اسم ذفار زیرا از اسم غیاث اعلی عدد تر نازل نفرموده و در
 اسم ذفار بعد از ان ذفار فرموده از ارض سماوات عدد دیاو را
 و بان سماوات استول بر ارض نموده و در کینونیات سماوات در
 حب و در دخی را قرار دله که بیچیک بلا نفس دیگر ساکن نمیکردند
 و همچنین روح هر شریک در رتبه اسماوات بین و اسماوات اول له

بین زیرا که در اسماوات ظاهریت الاسرار و سماوات اسماوات و اقد
 و است لا واحد بالعدد به واحد بالذات و مشهور است بر
 فرض کند که در مقام بشماره تکسر بهر سائیده مثلاً در هر ظهور
 که شجره حقیقت ظاهر میگردد هر وصف ان خلق میگردد متذوق
 و ان خلق مراتب میشود که مدخل میگردد بر ان وجوه هر کس اسماوات در نفس
 مسب بوده و است و ظاهر در اسماوات غیر از اسم نبوده و است و
 عبادت مکن اسم را با اسم که در حد شرک دارد و شومر و عبادت
 مکن اسم را بلا اسم که در حد کاف دارد و شومر به عبادت کند خدا را
 که کار این اسم اسماوات است و که مدخل بر او است و است و ده
 دعه لا شریک له در عزازل و قدس قدم نظر کند در هر ظهور
 در ادلاوات انظور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا
 در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهه نیست که در
 خلق انجید غیر از عیسی ظاهریت زیرا که مبدء کل ان بهم در
 خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان و در خلق
 من یظفره الله غیر از من یظفره الله و همچنین الی آخر لا آخر له
 چونکه در عوشر ظاهر در ظهور ظاهریت الاله این است که سماوات
 کل اسماوات واحد بالذات بوده و است و له از این حقیقت
 نشود که سماوات رسم در رتبه خود آن اسم است و له کل اسماوات
 بوده و الی الله مثلاً اسم جبار سماوات است در اسم جبار

دے دجبار دیده نمیشود الا الله که مسما آن در رتبه ان مراتب
 که دلالت نمیکند الا بر خداوند و همچنین کلمه اسماء و امثال
 کلمه و مسما هر اسم را در رتبه خود آن کسم بین و کلمه اسماء
 با مسمیات انها لله و من الله و فر الله و الی الله مشاهده کلمه
 نمیتوانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهور هر
 ادلاء الظهور را در ظاهر شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلاً در
 ظهور من بظهور الله یک از برابر او آب میدهد مراتب
 کینونیت او هو الی الله میگوید و یکی منع میکند مراتب کینونیت
 ان هو الی الله میگوید و یکی عطاء میکند مراتب کینونیت او
 هو المعطی میگوید و همچنین در کلمه اسماء و صفات جار کن
 دقیقه الهی و لطیفه ربانیه را و مع کن در هر ظهور از ادلاء ظاهر
 در الظهور که در از ادلاء امر و فلق شود که اگر ماند و اگر
 ادلاء ظهور قیام بود در لاشئ بشوی مثلاً کلمه ربی که در هر ظهور
 چه قدر مظاهر فعل ظاهر در ان ظهور شدند و در زرد ظهور آخر
 چونکه مستطرد در ظاهر آن ظهور نشدند منسوب الی الله افعال انها
 نکشت و کلمه دون الله شدند و در هر ظهور او لا سمر کن که
 بحجت الظهور مستبصر شود و حجت را دلخواه خود قرار ده بلکه
 آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود قرار
 دهد شلت مثل انی سابقه خواهد بود در دیده ظهور محجب

خواهد ماند بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای
 رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد
 نه آنچه خداوند خواهد بخواست و مقدر فرموده بین آنچه
 دقیق و لطیف است که کلمه از برای رضای خدا میخواهند در ظاهر
 دین شوند و سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار
 میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قیام از این سبب همست
 زیرا که هست مومس اگر معجزه مومس را در نزد عیسی دیده بودند احد
 محتجب نمیشد و همچنین هست عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند
 یک نفر از رضای محجب نمینامد و همچنین در هر ظهور مشاهده کن
 و بین که جوهر القیوم به الدین کلمه چه چیز است ایضا رضای الله
 بوده یا هست و بان در هر ظهور مسترض بشو نه برضا خود بان
 و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل همه دست و
 حجت من قیام الله به کلمه از ادعا جز شوند اثبات قدرت
 نفس ظاهر در الظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافته و ظاهر
 در هر ظهور چه واحد چه مالا نهایتاً مسترض باشد و لم یکنه و آنچه
 ظاهر میشود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و بهر اثر را
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس الظهور و نه در بطون آن ظهور
 در حرف متعارض بنظر نظر کن در هر ظهور که مکان ان ظهور
 چه در خلاف میکنند و مبداء اختلاف هر ظهور آن است

که از صاحبان ظهور ظاهر شده هر یک بطور سیر میکنند و از
دیگر محتجب میماند اینجاست که اختلاف در هر ظهور واقع شود
و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهورش اختلاف نهر
نفرموده و کلام را بر استناد و عقاب امر فرموده زیرا که توری
این ظهور که مختلف میشود ثمره آن در ظهور دیگر الیه الله راجع بود
که از نفس عملت کبر تر است عند الله که اگر مطلق عالم شد بودی
که اختلاف کبر بهتر بود با آنکه عالم شد و اختلاف ظاهر نمود
و ضرر در قیامت دیگر با دلاء انظوریتر شد نظر کن در ظهور
انجیر که چند فرق شده اند در زمان ظهور رسول الله بین
سبب از ایمان با و محتجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور
آنحضرت همفکله نفر از علما رضایان آوردند و اگر کل
متحد بودند در ظهورات انجیلیه که بر ایشان همفکله نظر ایمان
میاوردند سبب نشد مگر همان اختلافی که میان خودشان
بهم رسیده بود نه اینکه الله نموده بودند بلکه هر یک با ظاهر آنکه
حق بریدند است یک نوع اختلاف نمود و هر روز
عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند و الیه
در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال بین که اینجست
چون نفع باور سائیده و همچنین در فرقان نظر کن که چقدر
مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان یک طایفه از اینج

طو ایضا ظاهرا ایمان نمودند و دیگران سبب بهین محتجب ماندند
که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و این قدر حیوانند که نمیفهمند که
در هر ظهور بر این اختلافات راجع میشود نفس ظهور و همچنین که
صاحب ظهور ظاهر شد که اختلافات بر او عرض میشود نسبت
کار با او سوا بوده است و آنچه که حکم فرماید محقق حقیقت میکند
و آنچه را که نظر فرماید محقق بدون حق نمیکرد و عالم ارض علی مرتجع
یقین در دین خود بوده و باین سبب همسدر نظر هر دو انظوری شده
و ما بقدری که مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده بهین محتجب مانده
و از آنچه از بران خلق شده محروم و اگر کار بر این منتهی میبودند
که بر شرف هدایت همسدر میشدند حال در هر ظهور اگر عالم است
خود را فرارده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از انجا که
که احاطه قلب ندارند که هر شتر را در جا خود مشاهده نمایند حکمت الیه
و لطیفه را بنید رافع ان اختلاف شده و هیچیک را ندانند و
این را در صفت از وجود و از ادراک صفت از وجود حکم نموده تا آنکه کار
منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر بعد از انظوری باین سبب
بشرف هدایت ستمگر گردند که اینجست هر افضل هر اعمال بوده در هر
ظهور دل نه اینجست که امر الله مختلف شود یا آنکه حق از ان
واحد سجاده نماید مثلا نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرق
صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر بهین بوده و آنها

که غیر از این حکم نموده معجب از حکم انظوری گشته و حجت بر آنها
همانجائی که بعلم و جوب عام بوده و اسجائی که نه از ائمه بوده
در مقام تقیه بوده نه آنست که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف
شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جا خود بودن حکم
تقیه در جا خود بین که بقدر اعمال در فرض شب در روز
جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نگفته مگر اینکه مراد است که
صحایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد
که مراد اول در اینجا مخزون به جهت دل کما یبانه که بدل بر او است
مستعظم امر الله میشوند و در مقامیکه بوم جمعه از بر اهل
شده مستبصر و مستبصر میشوند حال اینست حد خلق در هر
ظهور و تو که در بیانی مفروض بعلم و عهد خود که امتحان در
یوم من یظفره الله میشود اگر از روز نجات یافت با ایمان باد
ببال بر ایمان بخود و الا اگر عالم مشرکی از علماء نصاریخ خواهد
بود و اگر غیر عالم مشرکی دیگر از آنها بلکه چون هر طور فاصله
میکرد مقاومت ابعتر میکرد اگر مستبصر با شرف و اگر همت
شده که اقربتر میگردد با لایحه و هیچ نعمت مشرک نبوده و
نیست که در هر ظهور و عبودیت ظاهر در انظوری همت در هر ظهور
ان بظهور وحدت در کار کثرات مستنظر و در هر ظهور را
حین ظهور همت در الایرود اسجا که عوب نیزه از اخته اگر

انقا سحان انظوری باشد نجات ده خود را بعقد و ادراک که
در تو خلق فرموده که اینست غرض غیر اینج و مابینک احدی الله
والله خیرها در و د کیر

بسم الله الاعلم الاعلم
 تسبیح و تقدیس ذات حق قیوم لم یزل را سزا داریم و هست که لم یزل
 باستقلال استقلال ذات مقدس خود بهم و لا یزال با ارتفاع
 استماع کند مقدس خود بخوابیم نشناخته او را هیچ شرف
 شناختن و ستایش نموده او را هیچ شرف ستایش نمودن از
 برابر او اول نبوده و آخر بخوابیم بود زیرا که اول سجده او اول
 میگردد و آخر سجده او آخر و بر خلق توحید و معرفت خود را
 ثابت فرموده از علو جودش و سمو قدر خود و الا چگونه لایق
 میگردد عدم حجت برهان و توحید قدم صرف بی هیچ فضلی
 در حق کمالات اعظم از عرفان او نبوده و بخوابیم و از برای
 خلق خود اول قرار نداده و آخر قرار بخوابیم داد که تعطیل در فیض او
 بر قلب کس خطور نماید و از اول لا اول له عالم بهجه بجه شرف و قادر
 بوده بر هر شرف و الی آخر لا آخر له عالم هست بر هر شرف و قادر بر هر شرف بود
 بر هر شرف و بدانکه از برابر معرفت او دو مقام در صقع است
 ظاهر گشته یک مقام صرف تقدیس و ساجد تنزیه که در آن مقام
 توصیف بوصف و تمتعت بعبادت سزاوار نبوده و تقدیر بهم
 از کمال اسماء و فخره بوده از کمال امثال و ان مقام است که در آن مقام
 اشاره فرموده سبحان الله عما یصفون یعنی آنکه خداوند تنزیه
 بوده و مقدس بهم از وصف عباد خود چگونه از چون وصف

ایشان و این مقام تسبیح از تسبیح و تقدیس از تقدیس تنزیه
 از تنزیه و تجلیل از تجلیل و تعزیر از تعزیر و امثال این عبارات
 مجتذبه موصوف و معرفت میکند زیرا که فوق این کلام
 جاری نمیکردد و الا او مقدس بهم از تقدیس چگونه و در آن تقدیر
 و فخره بهم از تنزیه چگونه و در آن تنزیه و این مقام تفرد ذات
 بجمت و توحید ساجد صرف است که کمال اسماء طائفه
 حول مشیت او و کمال امثال مدند بر غایت او چنانچه برین
 این مقام را ظاهر بعین فواید هر گاه ناظر در بحر اسماء با کمال
 و تصور هو حق نموده که لیس در او الله عابد و لدون الله بهانه
 و مقام دیگر تمام است که موصوف بجه و وصف میکند و تمتعت
 بجه لغت و ان مقام است که بگوید که کمال اسماء این کلمات
 الامثال العلیا با سزا از اسم الوهیت آخر مراتب اسماء ذکر
 میکنند و او را با اسم زرعان در فتنها مراتب و سلطان در اعلا
 مراتب بخوانی و این مقام در نظر ان مقام است اگر چه هر از
 متاهله نامی است که کمال اسماء مدل بر وحدت ذات بهم دارد
 خواهد نظر کن که کمال اسماء مدل بر وحدت ذات بهم دارد
 بوده واحد احد و ذر و همد و هر و قیوم و الی آخر اما مکن ان بیکر
 و اگر خواه بعین این را مشاهده نمائی نظر کن در ظهور محمد که تلکون
 آن ظاهر است آنچه در ظاهر او است مدل بر او اسم ملک و ملکیت
 در یک نسخی بملکونه سفید گذارده بود و در یک نسخه نوشته بود (در سورا)

دسم زارع در زرعیت و با بنیها در حد وجود خود در دنیا
 چونکه در امکان است و هنوز تکون نیامده ظاهر غیر الی
 بعلم خود مشاهده میکنم این در مقام است که ناظر در جبر اسماء و با
 در هرگاه سائر در جبر خلق باشد معرفت در هر ظهور و کشف
 است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسد الله باشند -
 و از بر این شمس دو مقام است در معرفت از بر خلق یک مقام
 اینکه مآدود آن مرآتند نزد او و او خود را وصف میکنند
 خود و خود را از شمس در مرایا نزه میداند -
 در یک مقام نفس خود را موصوف میکند و از شمس در مرایا
 مشرانیکه میگوید منم بدیع اول و منم نوح و منم ابراهیم و منم موسی
 و منم عیسی و منم محمد و همچنین که انبیا و را ذکر میفرماید بلکه در
 تنزل میدهد در حق شرف هم ذکر میفرماید مشرانیکه در حدیث
 دیده که میفرماید منم یونس که سر نه این مقام ظهور
 است در حق مرایا والا او مقدس است در مقام شمسیت از مرایا
 و این در معرفت در حقیقت در تلقار آن دو مقام است در
 معرفت ذات بحت که سائر در جبر اسماء و بان وجه ناظر در
 در جبر خلق بان وجه ناظر و اول ظاهر نمیکرد الاثباته و ثانی
 بنظر الیه وجود خود نته نمیکرد الا با اول و مقام ثانی بعینه
 در جبر خلق مشر مقام است که ذات نسبت میدهد بخود اسماء و جبر

میگوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم صمد منم قیوم
 و حال آنکه در کلمات خود مقدس بوده و در هر ظهور و کشف
 بظاهر در آن ظهور که معرفت تو منحصر است بان نظر کن در
 فرقان آنچه امر در از معارف ظاهر است تحقق آن بوجود رسول
 آمده و اگر لطیف النظر باشد تحقق همه این معارف را با
 نعمان منم نیز زیرا که هر معارف این فرقان منم میگردد بشرقا
 و فرقان کلام است که از آن حضرت ظاهر شده منم قبل الله حال نیز
 که این زمان حضور بکلام او قائمند که اثر نعمان باشد و همچنین
 این غیر حضور بکلام میگرد کتاب منم بنمید قائمند و سبب وجود
 هر چه یک کلام زیاده نیست و بعین انصاف نظر کن از بسیکه
 خود را شناخته بچیز در افرین خود شده غیر از آنکه کلمات
 دیده در کتب چیز دیگر مشاهده نموده نه و این غیر از این چیزی
 نموده ۶ چه در زمان حضور وجه در زمان غیر حضور فرق نیست
 که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را می شنوید در زمان
 غیر حضور کلام او را در کتب می بینید همین قسم که در زمان حضور
 بکلام او خلق میشود همین قسم در زمان غیر حضور هم با آنچه در
 کتب است خلق میشود و کتب الله در هر شان هر چه بوده و خولیه
 بود حال انصاف ده چه فرق است و تقر که فرقان را دید را دیده
 بیان را دید را اینکه بوسیله کتاب منم بنمید الله را بسین اگر

اگر قدر متفکر شود مستبصر در امر خود که اگر در بصیرت یک کتاب را
 دیده که کتب را که بنیز مستوفی میسر و حال آنکه متنوع است که
 هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که هر باون عامه گردند
 و اگر حجت گردد در ظاهر اوج حجت میگردد و ظاهر در اول
 ظاهر در آخر نیست ^{و باطن در اول باطن در آخر است} متنظا هر در ظهورات را مثل بنیز شده
 که اگر مالانهایه طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و بخواب
 بود و کله آنچه میکنند در هر ظهور با مراد است و از برابر است
 نظر کنیم در ظهور فرقان که کله آنچه امروز میکنند قائم است با مراد
 اله ۳ در ظهور اخرا که راجع شد بان از برابر رسول الله ثابت
 میگردد و الا جزه هوا شده و فانی زیرا که از برابر خلق سبیل سبیلی
 ذات غیب نموده و نسبت الی نظران همین قسم که ما نزل از عند
 از نظران ظاهر میگردد مایصمد الی الله هم بسور اول فتهر می شود
 غیر از این از اول سبیل نموده و الی آخر لا افر سبیل نیست
 و اینها که مر بن خدا را میخوانند و ما بین خود و خدا خود را نشانی
 که در هوا رویم و خیالند میخوانند کسر را که نشانشند و اگر
 کنید میدانید این همه خوانندنها از امر رسول الله شده و بنیز
 خود این همه خوانندنها هم راجع میگردد با نظر حقیقت در هر ظهور
 که نظر حقیقت ظاهر میگردد ظهورات لیر را حکم افاء میفرماید
 زیرا که کله از برابر او عالمند همین قدر که نشاقتند حکم افاء

در حق انها میبود و کمال نصح را در حق مکان انظور میفرماید در
 تحذیر از نار و تبشیر برضوان میفرماید و در ظهور آخر که خود را
 میثنا سازد میبندد که بعد از آنکه کله شب در در رضوان از
 او خواستند و از نار پناه بره داخل رضوان میشوند و خدا ^{بهند}
 داخل رحمت و درون عرفان شوند و خود را از جناب حب و
 عرفان ممنوع میکنند و حال آنکه شب در روز از برابر ان ^{عذر}
 در حیات خلق جنت دین له است که نار احتجاب از ان و عدد
 ان در ان دین مثلا نظر نموده در حرف انجیر انها که تبعند
 حد و دعیس را مکان ان جنت بونه لیر و انها که محجوب مانده لیر
 مکان نار انظور بهم لیر و جنت و نار انظور در روز ظهور
 رسول الله ۳ هر دو تا کشت از برابر انها و همچنین در هر ظهور بعدی
 ظهور قبیر لیر حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر خود را
 بودن ان شود که انوقت جنت میگردد و نظر کنیم با نیر خلق که کله
 لاشینند و شتر کله یک شتر زیاده نیست که ان شمس حقیقت است
 که در ظهور که ظهور میخولد اتمام الله را میچولد الا دلایه اسماء و
 عباد که بد لیر و حکمت در ظهور الله داخل میگرددند که انها اخر
 داخل قدرند از ذکر و وصف زیرا که کینه نیات انها در
 مقام مراتب اسماء بجه دست و ظواهر انها در مقام دلالت
 در رتبه ماخذ چنین بود و تقرینه شاید بجه است - هر طور

مجد قول آنکه کاشتر از حروف ثمانیه و عشرین خارج نیست نیز
 قسم هم گویند کاشتر از معانی این حروف خارج نیست و این
 حروف را حق سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده بعلم
 خود و از این بیکر شیت اولیه که نشان اول است فرارده که
 ظاهر بیکر هاء باشد و باطن داد و در نظر این بیکر هاء
 جهر فرموده در سجرا سما و بیت توالی شد زیرا که نثر الیه سما
 اسم استغاث بوده و نظر که در همیا کاشتر استنباط این مطلب
 بر نحو آنکه خولپر شد و نازل نشد یعنی علم در میان الاز برای
 استدلال ادلای بیان از برادر غیر آنها در بیان آنکه کاشتر ان حکونه
 میشود که در نقطه باشد و از ان ظاهر گردد و حال آنکه خلق
 عالم کبر در کتاب است قبر آنچه ذکر می نمودند محض عرفان بانی
 بود دلیل نقض و حجت بر من نبود و له حالت بحجت نقض و
 دلیل بر من ثابت شده باین نوع علم و بیان حفظ نموده از
 کعبینک و عطا نموده او را بمن لایعرف قدره فان بدان
 جوهر الجواهر لاینبیران علیکه الا اولو الجواهر -
 و برآت مدله علی الله نموده که صورت همیا کاشتر نگاه داشته
 و استنباط اسما و آخر را فرموده الی یوم بین الله اسرار الکیا
 و یوم منیشا من چهاره از نضار
 کیم